

فصل اول در بیان معالجه اذقار و طری که از کما قول شده است
 فصل دوم در معالجه ندبیری و اخراجی دودانه
 کفار اول در بیان معالجه ندبیری
 کفار دوم در بیان اخراجی دودانه
 کفار سوم در بیان معالجه عراجی
 بده رساله الفهنا و صنفها شکر فطنکی
 فی قواعد الکلیه الامراض
 و سماها بقواعد الامراض
 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی سیدنا محمد و آله و صحبه و صحبه و صحبه و صحبه
 الی یوم الدین اما بعد از حمد و ستایش حضرت معبود و درودها نامعه و غیره در طلب علم
 پیشیند و محققانند که از آن راهی که شمس فلک هدایت و مرکز دایره عدالت بود انصاف
 ناصرالدین شاه غازی دام ظلهم را در راهی هم چون ایران بوده که علوم سینه فرنگیه را در این کشور
 و بدین ملاحظه طبای فرنگیه چند را برین اثر این علم حکمت ناز از نصیب تفاوت با لغات و حال
 اطفا و متعلین علم بهره مند کردند ولی چون از قواعد کلیه فرنگیه رساله اخباری نصیب
 بود و طبای ایران را چنان سواطر غلبه که طبای فرنگی از قواعد کلیت لغت بنده است

حضرت ظل الله روحی فراه حکیم شایسته کی سبب رفیع است ایشان تو اعدا طریقه فخریه را که انصاف
پانویزی زرنال نامند مجتمع و مرتبط نمودند تا کلماتی نو

بوده باشد متعلین بفرکی را و موسوم نمودم و از بقول علامه ابن امیر اللف عظیم حضرت کرم
آنچه مقبول خاص و عام کرده است و این رساله مشتمل بر مقدمه و باب

باب اول در علم با سبب امراض است بطور عجمی که بفرمانه اینواری زرنال
نامند : باب دوم در علم بعلل امراض است

بطور عجمی که بفرمانه ستمو ما تواری زرنال

گویند : باب سیم در علم بعلاج امراض است بطور عجمی که بفرمانه تراپی زرنال
نامند : اما مقدمه شد بدو که مرض عمارت

از تغییر جسمانی که عارض بود در اجسام صلبه و مایعه بدن و با تغییر عملی که خستگاری در یکی از اجزای
بدن و با در چند اعمال آن که جمع اند بهم رسد : تغییر جسمانی عمارت از اجزای آن

که خارج اجسام صلبه و مایعه بدن را از حالات صحت : تغییر عمارت از اجزای
که مانع شود حرکت را که بسبب آن نمونان حالت از در اجسام خارج کند و اما

از آنها شود : باید دانست که تمام اعمال بدن متوسط آلات است که تغییر جسمانی
محکم نشود مگر بوسیله اعمال و بالعکس اگر کسی سخت کند که چگونه بشود که بعضی از اوقات تغییر در

اعمال باشد و تغییر در اجسام بود و جواب گوئیم که با سبب است که آن تغییر جسمانی در جرم
مانند که او را پدید آید و با این که عوارض آن اعمال را در که او را که آن تغییر نماید و با

در حیات تغییر بوده و در حیات منقو و شده است : و باید دانست که بعضی اوقات
تغییری در قوای حیات خواه حسی و خواه حركتی موجود باشد بدون آنکه تغییر جسمی
و یا در حیات نمایان شود ولی باید ملاحظه نمود که قوه حیات چون قوه جرح الماس
و مثلاً است که قوه جرح الماس در جسمی حاصل شود بدون آنکه تغییری در آن جسم ظاهر
باشد مثل آنکه در حرم دماغ افعال مختلفه اثرات غایبه بدو تاثیرات او بخارج
پدید آید بدون آنکه در حرم دماغ تغییری بود که جمع دماغ یک صورت مشابه
معلوم است که بشود تغییر در افعال ظاهر باشد و تغییر در اجسام محلی بود : و بدانکه چنانکه
نوعه علم فیزیکی بولوزی لازم بود استن علم تشریح هم محتمل لازم است در علم
استن تشریح المراض را تا طالبان این علم را بصیرت حاصل آید اما چون در تک این
ممنوع است تشریح این بدن هر مرض قابل را که تشریح او را در قلمسان نموده اند بیان
خواهم نمود : و در این علم بولوزی عمومی چهار چیز باید ملاحظه نمایند اول آنکه ملاحظه نمایند
تغییرات اجسام صلبه یا مایعه و یا هر دو را با تفاوت در بدن انسان : دوم آنکه
که این تغیرات در برخی اوقات محلی باشد بخصوص در آلات عصبی و دماغی سم آنکه
بعضی اوقات شود که این تغیرات خود را با در حیات با در حیات ظاهر سازند :
چهارم آنکه بعضی اوقات شود که این تغیرات در حیات و در حیات بوجود آید
و در بولوزی عمومی ملاحظه میسازد استه اسبابی را که بدو تشخیص المراض است و بعضی
علامات آنها را فهمیده بیدار و تجربه شدت و ضعف آنها را درک نماید یعنی تشخیص

و قهوه المعرفه کند و پس از آن مشمول شود برقع اسباب و علل مارد به :

باب اول

در اسباب امراض بطور عموم

و مشتمل است بر حج فصل اول در اسباب خارجی فصل دوم در اسباب داخلی فصل
در اسباب موردی فصل چهارم در مناسبات با این اسباب و تاثير آنها بر بدن فصل
در فرق با این امراض از اسباب فصل اول در اسباب خارجی امراض باطنی
بدن انسان محکوم حکم مایجاد وجود است و کتف طرف خود نسبت دارد و بلند اشیا
فارجه چون مخالف طبیعت باشند و به بدن اثر نمایند بسیار بی خردی عمل آید و زنده که مشهور است
امراض گردند و ان اسباب در کوه باشد یکی آنکه همیا و متعنه کنند بدن از برای وقوع
امراض که بفرسند بر دلبسته است نامند و در آن

که بسیار اسباب وقوع امراض گردد که این قسم از فرسند و ترقیات
گویند اما قسم اول اسبابی باشند که بتدریج همیا و متعنه سازند بدن از برای امراض
که بهر وقت ان امراض واقع شود چون تا بابت هوایی و یاسی و غذائی و سرنی و
و اشغال آنها مادامیکه از قاعده خارج باشند اسباب همیه بدن از برای امراض مثل آنکه
شخصی است اوقات دولت مند بوده و از اضرار خارجی معاف بقوت است
مندی بفقیر رسد و جمع اسباب خارجی او چون غذا و لباس و منزل و اشغال آنها
غیر موفقی گردد اگر چه آنچه قوه مزاج او علیه بر امراض نماید آن شخص در آن حال صحیح است

مانند و اگر چنانچه مغلوب این اضرار گردد کم آن اسباب به آلات بدن او ضرر رسانند
و به ضرات اختلال در اعمال ببرد و مستعد کند به نرا از برای وقوع المرض بعد
سبب اسباب قسم ثانی آن شخص مثلا مرض شود یا تا قسم دوم که اسباب وقوع المرض
باشند بر سه نوع اول را که بزبان فرانسه کرده تر بنات بسیار
گویند اسبابی باشند که همیشه خود را یک صورت ظاهر سازند چون حرارت نازک که همیشه
در وقت که سبب استیجاب وقت هوا که حسب بناق شود و موموم در سبب استیجاب
انها نوع دوم را که بزبان فرانسه کرده تر بنات اسپینیک گویند

اسبابی باشند که همیشه خود را یک صورت ظاهر کنند و علاوه
بر این سمیت خود را بدگری ننهند رسانند و او نیز به قسم است قسمی آن است که از انسان
با حیوان مرض سمیت با انسان صحیح رسیده او را مرض نماید و از او بدگری رسیده او را
مرض نماید و از او بدگری رسیده او را نیز مرض کند اینها را به چون داء افرنجی و طبعه و
مذوع اریک و این قسم با سبب طبعیت از بدن خارج شود چون آبله یا سبب
دواء مخصوص رفع آن کرد و چون سبب طبعیت از بدن با آنکه نه سبب است دواء و نه لقوه
طبعیت خارج شود بلکه لاک نماید چون مذوع سبب حاره قسمی دیگر آن است که از حیوان
صحیح با انسان صحیح رسیده انسان را مرض گرداند اما انسان سمیت بدگری اثر نماید
مذوع از نار و اسال آن نوع سیم را که بزبان فرانسه کرده تر بنات
گویند یعنی سبب استیجاب هوایی و مراد از او اجتماع افراط مرضی است در او به رویه و یاد و مرضی

که اجتماع خلق باشد و با اشغال نماید و به عفوئی از موضعی موضع دیگر بگفت و زمین را باج دست
 نماید مرض بواسطه انسان مثل آنکه شکی در بطنی که و با بوده باشد و مثلا بدن و با کرده و از کما غیر
 مکان کرده و به بلیغ و کرده و سبب ظهور و با دادن بلد خورد و با سبب نماید بواسطه لباس مثل آنکه شکی
 کسی را که مرض سینه گیس گرفتار بوده و پیشه خود مثلا با افرنجی کرده و با سبب نماید مرض بواسطه
 ماده مسری به بدن چون آبله و این قسم اسباب کوره هر سه در یک یا یکی از آنهاست
 مرض باشند و این دو قسم آخر همیشه با قسم اول موجودند و در شمانی یافت نشوند فصل دوم در
 اسباب داخلی و مراد از آن تقسیم شکی است که مزاج احوال طبیعی خارج نماید و نیز در قسم
 قسیمی اسباب داخلی جهت متعدد و قسم دیگر اسباب داخلی محصله است اما قسم اول که
 جهت و سبب باشند چون اسنان و مزاج و صنف و حرکت نفسانی و اید بوسن کزازی
 اما سبب اول که اسنان است به آنکه هر سنی را است
 امراضی باشد مخصوص چون سن طول است که مستعد است از برای نشخ و امراض صلبی عاود و خفا
 و امراضی که منوط به بدن معوی و بالات غذا باشند و سن بویخ که مستعد است از برای زرف الدم
 و سلامت و آساق قلب و نورم صغوم و در سه نورتن و سن که است که مستعد است از برای بواسطه
 کبدی و بالچول و درم نرسن معده و سکنه و سن نشخ و سبب است از برای امراض حصوه
 چون ضعف آلات و ماعنی و حواس اربعه و انج و امراض آلات بول به سبب دوم که
 مزاج است به آنکه هر مزاجی را امراضی مخصوص است مانند چون انرصه و موی که استعد
 با امراض درمی و سکنه و زرف الدم و ابور نرم و انرصه عصبانیه مستعد است از برای نشخ و سبب

و حقیقتش و خون است و امره صفراوی است و در این معده و کبد و المیول و امثالها
و امعاء و آنر ضه بلغمی است و در آن سنجار و او را م بارده است و سبب هم تصفیه است
و یاد می نوع است و اختلاف صفت حسب اختلاف المرض شد مثل آنکه صفت مردان را
استعداد بر این امراض تازه و نفوس و المیول و افیج نیز است و صفت و هم صفت زنان را
بر امراض عصبانی و عصبانی و هم است و هم صفت و هم صفت و هم صفت و هم صفت
چون که مردان را در آن نامل امراضی باشد در آن نامل امراضی در آن نامل امراضی
که حرکت نفاذ است که حرکت نفاذ است که حرکت نفاذ است که حرکت نفاذ است
که حرکت نفاذ است که حرکت نفاذ است که حرکت نفاذ است که حرکت نفاذ است
نامل امراضی در آن نامل امراضی در آن نامل امراضی در آن نامل امراضی
نوع اثره است که بعضی اشخاص از بدن جرات غشی نمایند در جی و دیگر اشخاص در جی
ضمین نفس سلیمان و جی ترمج و این حمزه در کبد ایشان پدید شود و امثال اینها پس در صورت که
امراض مختلفه در اشخاص غرض نمودن است و در ایدوسن کزازی نامند مانند آنکه اشخاص صندی در
غرق شوند و سخات باند ولی کی ایشان مثلا شود بوجع مفاصل و جی بوزم نفوسه و دیگر که
و دیگری است که با این اشخاص است ولی اشخاص امراض است و ایضا چون اشخاص است و امراض
ایدوسن کزازی نیز صادق است و در آن اشخاص است ولی همان مرض است که اشخاص است
مثلا بواسطه بعضی جمعی امراض محرقه مثلا شوند و اگر چه محرقه کفارند ولی این در هر حال
دیگری است و چون ایدوسن کزازی نوعی باشد که بواسطه آن هلاکت بدن

یا بی در پی برض کوفتار بود این حالت را این فرس و یا تر
 نامند یعنی نرس
 پس و یا تر حالات عمومی بدن است که بواسطه آن بعضی امراض بدون سبب محسوس خود را ظاهر سازند
 چون دماغ و سرطان و غلافها و خازر و در صورت زردیه و امثال آنها که مزاج خازری و با مزاج
 سرطانی و با مزاج غلافها و غدههاست اما قسم دوم که اسباب داخلی محسوسه است و آنها خود من
 است بدانست مرض که در غلافها مخصوصه در بدن کرده اند از جمله سوراخ شدن معاد و با فعل آمدن و در با
 موقوف شدن مرض و یا امثال این موضعی دیگر در موقوف شدن سبب معناد فصل قسم در سبب
 موردی این اسباب نیز در قسم است یکی جسمه دیگری محصله یا اسباب محسوسه است بدانکه از نشانه
 در خلقت و یا اسباب این پس گزارنی که در پدید آمدن موجود بوده است و مستعدانید و در از برای وقوع
 چند که موقوف خود بر زمینمانند چون اسخازر و صرع و خون و کت و نفوس و فاضل و کت اسباب
 موردی محسوسه بدانکه بعضی امراض هستند که چون طفل متولد شود همراه او باشند که بدون آن
 در والدین چون خازر و در فصلی در این صورت هم اسباب است هم محسوسه است که اسباب
 بودن مرض اسباب محسوسه در مرض در ولد کرده و علاقه بر این با امراضی چند فصل از اوله
 در طفل روی و که این امراض در پدر و مادر موجود بودند و این امراض را مرض مادرانی نامیدند چون
 تغییر در پرپ اعضا و همات آنها که بهیچ سبب مشخصی نیست فصل چهارم در سبب
 مابین اسباب و مانع آنها بر بدن بدانکه علم اسباب امراض از جمیع علم طب است
 گفته عدم وضوح اسباب و این از آن است که انسان بدست فحشه چگونه اسباب
 نماید و بجهت هم بر اثر اسباب باید که طب و لافهم بر اسباب جسمیه بدانکه چگونه اسباب
 اسباب

تا اثرات محمله در این احوال شود از آنکه طیب همیشه پرسند که این مرض چیست حرکت است
یا برودت بیست است یا رطوبت و یا امثال آنها طیب جواب گوید نه مطابق واقع بلکه نزد
با و آنچه که نمونند جوابی بر کلی است و صحیح گوید و جواب مطابق واقع گوید در حضور که سباب خارجی
بل و اصله بدن اثر نماید چون ضربه و سقوط و خوشن و امثال آنها ولی چون طیب طیب گوید
سبب است او صید و یا ارشی در دو شخص است که یکی در رفا و آنچه گوید که یکی در سبب و محنت دور هر دو
سکنند بر روز نما باید در کشا که است باز نکرده یا وجع مفاصل و یا مطبقه امثال آنها موجود دارند و با وجود این
از ان المرض از دمانه بکس شخصی که روز کار خود را بفرغ مال کند مانند بدن اسباب همان از غلظت بدن
امراض گردد پس طیب بعضی اوقات چیزی باقی نماند که گوید که شخصی مرضی است که در بعضی وقت
پس و چون اسباب تا اثر ایشان را بهمه اوقات تعصیل نتوان جست لکن در اینجا بعضی سباب
که بدن شک اند زمان نماند اول آنکه یک مرضی است که خود را بکلی غایب نماید و محله خود را در
مختلف اسباب گریزات آنها مثل آنکه اوراق اشجار در حال آنکه همه یک شجرند با
باختلاف اند و هم چنین در حال آنکه طبعی مانند آنه شوند هر چند که آن المرض یک اسم مشهور است
و در یک عضوند که زهر در دماغ عصبانی و یا هر دو مراح و موی و یا امثال آنها در
باشند موجود گردند چون محرکه که در خنده نماند ولی چند همه را محرکه نامند از این مرض در هر
مختلف است پس در آنکه علاج مرضی را لغت کجا جهت در مرض دیگر که آن نیز همان مرض را
دارد و نمواند کرد مگر آنکه معالجه مرضی سیسیفیل
این المرض هم هر چند در اکی است و لکن با زعم در معالجه در کتب آن اختلاف است با هر مرضی

از قفس و مزاج و ایدوس کراری است سیم که هر خد طیب خاق مانند و لکن چون زبان
سجی کمال برسد مثل آنکه همگلس در دنیا نمواند که شمع لغات نر که در حرف نخی نام بند و هم
چنین هم هیچ طبیبی را فوه آن نیست که هیچ حساب امرض در حسابات آن حساب
که بی نهایت است و وقوع علامات جدیده که در روز و در حاصل شود عالم کرد و در همه اوقات
شود که در کت تمام علامات و حساب نماید لهذا بعضی اوقات طیبست خاق نفع
می فند که اقمه کجیل خود نماید چهارم علاوه بر آنکه علم طیب را تا کمال ناعده و فانی می آید
بنایند بلکه هرگز آنکه خواهد شد باید ملاحظه نمود که هر طبیبی اسبقه خاصه عبادت مخصوص است
که بعضی اوقات طیب را راه خطای اندازد و چون خد طیبی در کت مرض شخص مختلف
طیبست خاق باید احوال طبار را غوررسی نماید و ملاحظه علم و فهم و سلیقه هر یک از آنها را نماید
از آن میان تشخیص خوب بعضی اوقات و این تشخیصات مختلفه طبار در مرض داخلی یا نامی علم
ندارد بلکه از عدم فهم بعضی طبیبان است سیم است که بعضی اوقات طبار معالجه خطیبانند
در صورتیکه چون دیدن که مرضی را بدو ائی معالجه کردید در همان مرض در اشخاص مختلف بدون خطیبان
افزودن همان در ارجح گنند ششم است که نسبت این خلاف عقاید در میان همین
علم بعضی را اعتقاد آن شده که طیب را علمی باشد نفع و ضرر او را در سبب زبانی و کسی قوی
طیبست سبب و ما از کت و طالع حکم و ما از معده است الهی و این احوال خلاف اندر را
که خداوند عالم طیب را سبب علاج و ناسات و حیوانات و عبادت و آلات آن
علاج نمک و لیم پس علم طیب موجود است اگر بعضی قول ندارند و لکن در شنیدن طیب علم از

نوعی

نقصان اوست که از نقصان علم مثل آنکه فاکم شرعی اگر بی بدین باشد و حکمی مباحی که نقصی در نسبت
 بلکه از عدم بدین آن حاکم شرع بود بی پس عمل طب منوط بعلم اوست که علم طب تنوی باشد
 از برای عمل او نه آنکه عمل طب به شهادتی منوط است نه تحریف باشد بلکه هر کس که علم او کامل تر عمل
 بدن را در حالت صحت از هر جوان و افعال طب پس بهتر شناخت او بیشتر عمل او کامل تر
 بود بی پس طب خوب آن است که عالم افعال بدن باشد و از اسباب خارجی و داخلی
 سبب را اکثر اندیشه تشخیص کند و بدین شناختن تغییرت مخصوصه اعمال و استخوانها
 و کتله و شامت از خود درگذرد و بعضی اوقات سهل است از احوال عوام استلال جویند زیرا که بسیار
 از اوقات منوط که از احوال مردم تشخیص کالی از برای طب حاصل گشته و اکثر طبیبان او در سبب
 عوام و کسان خارج طبیب بی طبعی صفت در شمار او که اندوخته او بهتر بود و حد
 او اکل خواهد شد

فصل ششم بی در فرق مابین امراض از قلم اسباب بی بلکه تفاوت است اسباب تفاوت
 باشد و نیز آنکه غیر از امراض خارجی و داخلی و درونی و بیرونی امراض چند باشند که با اختلاف اسباب
 مختلف است چون اسهال و یک

و این است

و این است

و این است

که بعضی بزرگ را بیان ننمایم بی اما اسهال و یک امراضی هستند که در کتب خاصه در چند
 در بلاد عظمی واقع شوند و این قسم امراض اکثر اسباب تغییرت مخصوصه عارض میشوند و اند

که امراض و ایدمیک در بلادی ایدمیک گردد و بالعکس بیس ما بد فحمه ایدمیک هر صراحت
 بی بد که مراد از مرض ایدمیک امراض عمومی باشند که عارض گردند اثرات آنرا بی هوای که
 مخصوص آن امراض باشد بدون آنکه بجای فحمه شود که این کیفیت صواب هر است و عارض
 این مرض در عموم ایل بلدی و منراج این مرض از منراج ایدمیک است که حاصل شود از کار
 متعفن که یا از خود آن بد حاصل گردد و یا نشتر ز بلا و دیگر کند و وسطه زندن ریح و یا تر و دخی در این
 بیماری از بلدی به بلد بی هو بلذیران امراض ایدمیک و اصلی چون بهمان دومی محرفه
 و ایدمیک ذرات و خاق و ایدمیک خارجی که از خارج آید چون طاعون و یا سایر متعفن است
 اسباب ایدمیک ناشر کلی تخمینند که امراض مخصوص عارض گشته بلکه در علامات امراض دیگر نیز می گوییم
 میمانند که خدی باشد و بعد موقوف گوید و علامت قدیمی آن مرض باقی مانده حتماً بعضی سالها در
 میان یک شهر زیاد است و هر صرفه که در میان آن شهر عارض شود مرعی علامات خفاق
 او باشد بدون آنکه خود مرض خفاق در آن شهر بدید و بعضی از سالها اتفاق می افتد که آن شهر از زمانه که
 حل میمانند به جای نفاسه میمانند و بعضی اوقات دیده شد که آنجا حرات در میان زمین
 اتفاق می افتد جمیع در علامات با دسرخ همراه بود و کسم چنین در بعضی از سالها مطلقه و محرفه
 عمر ما صحتند و بعضی سالهای دیگر سبب روایت مرض این نفس مرضا عموماً ایدمیک گردند
 اما آنکه سبب که غبارت در دافده بود مراد از او امراضی باشد که در بلاد مخصوصی در آن فصل
 او و یا در یکی از فصول آن یافت گردد و سبب آن امراض از اثر غنی و یا هوایی آن بلاد است و یا از
 بدی که در میان اهل آن بلاد متداول است چون مرض توبه که مرض ایدمیک کلال و یا نذر آن

علامت

و طاعون مرض از ملک کفار و خانه نخل و دیبا که مرض از ملک هندوستان در کنار رفته کثیر
باشند و بعد از آن که مریض از ملک بلوکانت طارم و عرق تدنی که مرض از ملک اعمالت
فارس و عربستان است و چون اکثر عقول آن شناخت بسیار مرض از ملک رانند
حفظ بدن از وقوع آن امراض سهل و رفیع آن امراض از آن جمله سخن باشد مثل آنکه عسکریان
مرد و اسبها که در بعضی از بلاد و فرنگستان بجهت سب نوبتند بدو آن مذهب و مریض بود از آن
بلکه گویند نه و البصا و در سب مال فعل خدام که شمع خربا و در فرنگستان و کتب سیرت فقه
و تدابیر و نغده ای ایشان و با کبره کی در هوی عوفی مخوفن لباس نه از مریض خدام از آن جمله کرده
و حال خان ناورد الوقوع است که برای تحریک فله دندان خدام را از بلاد دیگر آورند نه
اما این پوسید ویر لوار از امراضی باشد که ناگهان در یکی از آلات بدن بدون آنکه از
دیگر حاصل شده باشد عارض گردد چون دل در صورتی که زبی که از او مالاید یافته زغوری آن موضع
مرحله کشیده باشد چون رحم آن دل از موضع دیگر بدین موضع انتقال یابد آن دل را سینه نامند
نامند نه و اعنی شدن از موضع عصب مجوف که بدین جهت احتمال در عمل با صره بدیده بود
نامند و چون اعنی سب مرض و باغ بصره که صدقه از احتمال در عمل با صره بدیده بود
نامند نه و البصا غشا بلکه سب امراض معده رخ نماید این پوسید است و چون این فی از
مرض صفات است سینه نامند است این سینه نامند امراضی را گویند که حاصل شود از مریض
با ارتباط نامان جفا سب و حمله بود زخافات حاده که موضع بدن از قدرت ضربه که با عصاب
آن موضع رسیده حاصل شود و هیچ سینه نامند است عکس و حمله بدون تغییر نمایان است

عصبانی محل عصابه که اورا وضع ابدی با سبکی نامند و بدان دردت بخت دردت اثر در بدن
سختی با سبکی خوانند نسبت آنکه دماغ نور سبکی که بریه عشا او دارد از حالات صحت خارج کرده
و سبب تا سبکی اثری را گویند که بواسطه مرض دیگر حاصل شوند ولی باز باطایع غیر عیالی چون اسهال
بواسطه مرض رحم دینی نمودن در صراع در همی شدن از بدن و مخرج رگه از مرض نیز مثال
انها : و چون این تفاوت با این مرض باید در جمیع اوقات ملاحظه شود

تفصیل در معرفت

باب دوم در علامات المرض بطور عموم : بلکه تغییرات در آلات و اعمال را علامت
که در حکم مرض طریقی نامند هر چه در شمار دارند و عقده در علم طریقی معرفت بر علامات
از آنکه متوقف است معرفت المرض و علاج آنها معرفت بر علامات :

و این باب مثل است بر فصل : فصل اول در تفاوت علامات المرض در تفاوت
فصل دوم در وقوع علامات از آلات و اعمال یعنی : فصل سوم در علامات المرض
از آلات و اعمال تغذیه : فصل چهارم در علامات المرض از آلات و اعمال :

فصل پنجم در رفتار المرض از علامات : فصل ششم در رتبه های المرض از علامات
: فصل هفتم در کسب المرض بلکه : فصل هشتم در تشخیص رتبه های المرض از علامات
علامت : فصل نهم در اجناس المرض : بلکه منظور از ذکر علامات عمومی آنست

که معرفت بدانمانند بر علامتی که در چند مرض عموما واقع شوند تا معرفت بر علامت
مخصوصه هر مرض بدانمانند ایشان که در : فصل اول در تفاوت علامات

قرار بر سر آنست که هر یک فصل باید حفظ نمود علامت موضعی و علامت عمومی و علامت عمومی را
اما علامت موضعی علاماتی اند که منوط به حال امراض باشند و همان مکان که مرض بروز نموده ^{الاعلام}
تیر خلا هر شوند از این جهت این علامت را علامت بتبیین یعنی علامت مبدئی نیز نامند
چون مرض و خسر که در مروج و حیرت انگشت از علامت موضعی ملاحظه اند ^{تعبیر}
اما علاماتی عمومی که تیر کنت کونف نامند یعنی شمه عیارند از تفسیر و آلات و احتمال که در باطنی
مبدئی باشند مانند کربواطه جوی چون حمی و صلح که همراه مرض و خسر عارض گردند علامت عمومی
باشند و چون از جمله علامت نمایان اند که ارتباط آنها با مرض معلوم نموده اند این علامت از ^{اعلام}
جوی مبدئی اند ^{تعبیر} اما علامت عرضیه و غیره از علاماتی است که از نسبت مرض در اعضا
جوار او بروز نماید چون طبعش قلب در استغای صدری که بواسطه اجتماع رطوبت و فشار آن ^{تعبیر}
و خلقی عارض گردد ^{تعبیر}

و تفاوت با این قسم علامت لازم است چون تفاوت با این اسباب ^{تعبیر}
تفصیل این را در علم امراض مخصوص ذکر خواهد نمود ^{تعبیر}
و باید دانست که علامت موضعی زنده از علامت عمومی عارض شوند که علامت عمومی شمه ^{تعبیر}
موضعی را بعضی طبیبان عقیده آن است که علامت موضعی شمه باشد علامت عمومی را ^{تعبیر}
اول در مرض اولیه و شکر که هم حکمت و بفرمانه اسکولسین ^{تعبیر}
در ابتدا علامت عمومی چون حمی و صلح و شال آنها بروز نمایند و بعد علامت موضعی در صلح مبدئی ^{تعبیر}
و این قول صنف است اول آنها مثبت قول ماست زیرا که نه آنست که مکان اولیه در ^{تعبیر}

باید در دم است بس اولاد دم برز که وحی و صلح و مثال آنها آنچه باشد این نیز در
پس بیاید در آن است در امراضی که در ظاهر بدن معلوم کردند و علامات عمومی زده بر بدن نماید
در دم و با در سایر رطوبات بدن است که الا نقصان در آنها بد پیشته و بعد علامت عمومی بر بدن نماید
نقصانی در آن رطوبات از ظاهر مشاهده کنند

و بدانکه علامات در امراض با متصل اند با متصل باشد بند و با ضعف
فصل دوم در وقوع علامات از آلات در عمل نقصانی بدانکه این با جملة علامات کلیه است
از تغییر آنها تغییر کلی در جهات بدیه آید و مثل است بر سج کفزار

کفزار اول در علامات از قوه محرکه و حالات انسانی بدانکه تغییر در قوه محرکه و حالات انسانی
ابدی و متغی و سمی و سمی و باغ با شمع و مصیبت از آنها است زیرا که سوختن بطور
آن حرکت در آن آلات است و حکمت مشخص در لون تغییر قوه محرکه باید است و همان است

ملاحظه نمودن و معالجه موافق علاج او نماید بدانکه از آنچه در شرح و گزارش علاج ممکن است که آن
و جنس سباب او را معلوم کنند پس بدان که قوه محرکه زیاد کرده و باغ با شمع و مصیبت
که نذر در دم و با تغییر در قوه عصبانی و با از تاثیر سمی و از ندرین صورت در اثر حرکت فی اب
چون قوه مرض از قوه خستیا زیادتر گوید بعد از قدری دوام در فراط حرکت استی و از آن ماک

از آنچه بعد از ضعف از حالات مستی و افسرده کی بر زمینها بد هر عملی عصبانی بعد از شرح نیز ضعیف
مفرطی عارض شود بدانکه قوه محرکه کم گوید در هر وقتی که در آلات عصبانی باو باغ
آن عیب کلی بهم رسیده باشد و این نقصان عمومی است و باغ در حالت عمومی است

در وضعی است در صورتیکه شرف مفروضه در آن موضع به شانه‌ای متساوی باشد همیشه
 و فوه محکم که فانی شود در صورتیکه عرض دماغی فوه عصبانی از ضایع کوچکند مانع از عبور او شود
 و علاوه بر نقصان حرکت از عمل عصبانی اکثر امراض فوه محکم و عضلاتی را که مانند شخصه عرضی
 از غنوت ایوانی حاصل می‌شود جهت آنکه از نضیع دم در آنها مانع طریقی در آلات عصبانی
 ضایع که موه که این آلات عصبانی از عمل خود خارج گردند و این قسم ضعیف مفرط و مخصوص در
 عیانت شده باشد مانند مطلقه و محرفه و دو باد طاقون و حتی زرد حاصل است با اینتر فای زیاد و
 دندان و لب در زبان حالاتی است که زبان فرسوده است یعنی

با برتر ایمن نامند اما حالات به مذکور حالات
 در امراض تغیر یافته است آنکه در استه آت فوه محکم که وضع در حالت صحت قطره قطره
 این بر روی فقرات می‌نویسد چون این حالت در کتب است و جمع عضلات او در حرت
 اما در صورتیکه بعضی شکل است زلف بطور و طرز نشستی بخواند که اینگونه اینطور حالات در غنوت
 متغیر است بنماید و جمع حرکات و حالات در امراض از حالات فطری است که در استه
 که ضرر است ممکن است دور کند و طریب کامل این طور حالات و کت نشستن و خوابیدن
 مرض نصف بعضی امراض است چنانکه در هر یک از امراض که تغیر مخصوصه در حالات می‌آورد
 منقطع است از خواب می‌نمورد علاوه بر اینها صورت تغیر است چیزی است که
 از غنوت در هر کوی وضع است از آنجمله صرصر ایشان و صورت انقباضی است ادلی یعنی
 صرصر ایشان در درم صفان دور و جمع شده بدین بر در می‌کنند بدین نوع که صورت بقیه چون

کج کرده و خطوط طولی و عرضی به این موعود منبسط
بهلاکت نزدیک اند موعود اتفاق می افتد که حد خیره نمند و با خشک
نده یا موعود منبسط و اگر در بعضی حالات اغما اولی چشم او باز گردد و یعنی گشاید تا زک مشقت و
تقیقت بر فرد در همه و در منبسط بر آید و در زمره گوش سرد و خشک و کینه و نه با خارج از زمره
طبعی ال آبی و آذربان بود

کفشار دم در علامات اعمل صورت چون تغییر صورت متعلق اند بتغییر صفتی که
بعد در هر مرض مخصوص آن موضع ذکر خواهند شد لهذا در اینجا به شمانی چند کلمه در باره حالات عمومی صورت
هر علامتی که از گوش کون لصد برساند که کلمه طبعی است در باره حالات عمومی صورت
بدانکه چون عمل صوت و تکلم قوه خاصی در خارج کون نفس ضرور دارند لهذا در بعضی این دو عمل
شکل و ضعف میگردند از حد که در بعضی ضعف زنده و مانند سایر احوال نفسانی حکم در این خصوص
مفید حیاتی در جهات ممکن است و در بعضی طبعش قلب ندهد و در بعضی نفس صفت حکم
اما علامت که از استماع لصد از زری طبع حاصل گردد و بدانکه استماع لصد را از غیر استماع لصد
نامند و این عمل حاصل گردد بوسیله نهادن گوش در وسطها

بوسیله استماع که او را استماع لصد
و با موضوع دیگر گفته فهمیدن علامتی که از تکلم و صدای نفس و حرکت دم در قلب و غیره
حاصل است که حالات تحت آنها چگونه و حالات مرض چگونه است زیرا که علامت های که از
برای طبع استماع لصد و غیره حاصل است در بعضی صفت های علامتی دیگر میوهدهد که از

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین

انها را طبیب بسبب اجتماع بر نماید : پس با طبیب اولاً عالمانی که در حال صحت از آنها
بصده حاصل کرده اند استناد نمایند تا آنکه معلوم نمایند که در حال مرض از این ظاهر هر که شناسد :
پس آنکه طبیب چون بواسطه باطله و اسطه گوش خود را در صدد و با درشت حمادی عمل نماید قصه اثر
نفسی در میان فکار و گفت در اشخاص در حال صحت نه در آن تشخیص حق کلمه نماید متنوع
آن شخص را بطور ارزش مخصوص در دست میازد ولی چون ریه پشیمان او از حالت صحت خارج باشد
این اثرش طبیعی یا موقوف با میل بصده های دیگر میگردد چون صدای نری و صدای
قصه الریه فی و صدای صدی : اما صدای نری در مرض است که
گوش میزند در وسط ضلع بالای مقنن و سیمون فکار آن شخص یعنی چون کلمه نماید در حال کلمه تفصلاً
در کلمه او از خارج نیست ولی از اجتماع بصده صدی مسجوع کرده چون کلمه کسی که سر یا خورده باشد که
این قسم صوت را صدای نری نامیدند و بعضی این صدای نری را شسته میخوانند به صدای
که از موضع دور تر از ریه بر کرده و تغییر مکان بهم رسد از تغییر مکان ریه و بدین قسم ریه پشیمان او
با صدای قصه الریه کرده که در تغییر مکان مرض تغییر مکان بجاید : و بدانکه این صدای نری حاصل
در دم غمغمی است که رطوبت در وسط آن در دم در آن عضو ترشح شده و چون صوت از
میان آن رطوبت عبور نماید این بصده مخصوص را بدیده اولی در استدی در دم که منور بود
ترشح گشته است صدای نری مسجوع باشد و چون رطوبت قبل حرکت آن در دم ترشح
شده صدای نری مسجوع کرده ولی دوباره چون رطوبت ترشح از دم زیاد شود صدای نری
کرده و مانند آنکه ب رطوبت نیز اینصدا مسجوع شود تا آنکه رطوبت موشم بطنی بر طرفت صدک

نری نیز یکی موقوف کرده و خاسته از ذات بحسب تقصیر او را در خود جمع نمود
اما صدای فصدت الریه در امراض عبارت از انفاس صوت است و فصله الریه در انفاس
در حالت صحت موضوع مخصوصی بود ولی در حال مرض از ان سخا در موضع دیگر مجموع
گردد و نیز من به آنکه در حالت صحت چون کوس خورد و بواسطه باطله و سگرت زرقه در کنار
فصله الریه شخصی که کلام نابد سامع صدای انفاس صوت را از ان موضع استماع نماید
در مواضع دیگر مجموع نمود ولی در حال مرض در جدار صدی این صوت نیز مجموع گردد که
حرم ریه بواسطه در مصلحت در او بهم رسد و یا که تله نرسن ریه در فاق فصدت الریه
شده این صوت را در این مواضع نیز مجموع نمایند و مخصوص چون کوس خورد در میان کتف
و قفار در جمادی تقعر سطحی غیر الفتق و یا در ابط و یا در تحت زرقه نهند این صوت را سهولت از
ان مواضع استماع نمایند اما صدای صدی در امراض در لو از استماع کلام است از جمله
که چون شخص سامع کوس خورد و بواسطه باطله بر جدار صدی کلام مستعمل را مانند از زبان او
بشنود از این مواضع استماع نماید نیز در حالت صحت استماع کلام از تلفظم گردد که چون
سامع کوس خورد و کلقوم نهد استماع کلام از ان موضع نماید ولی چون در ریه بواسطه ثورات خفیه
وجود آید و یا آنکه ثورات در ریه رمی شوند استماع کلام مرض را در جدار صدی نمایند
تعدادی در میان علامت از اعمال و در س ظاهری و باطنی و حس عمومی بلکه اکثر اختلاف در این علامت
امراض نمود بلکه علامت مرض باشند که امراض اید بویاسکی آن آلات نامند و تقصیر نیز از استماع
در ضل خود ذکر کلام نمود و بر باید دانست که علامت از قوه در در س ظاهری را استقر است که این

در امراض واقعه در آلات غده و با واسطه امراض دماغی هستند ولی کثرت در این مجال
از امراض واقعه در دماغ است مثل غلظت البصار و سلب البصر و المارز زایل گردد بواسطه امراض واقعه در
بسی از آلات آن چون نزول آب مردار بد نزول آب شکر پناه و کدورت فرسوده و سایر
بواسطه صدمه از ضربه وارده بر دماغ وقت در بصارت بد پیشینه و یا بالمرة فانی گردد و چون
حس بصر که این جهت خوف از ریشگی حاصل گردد همیشه از امراض دماغی بود چون همچنان در
غشبه دماغی و غیره باشد و اینصاف در عمل معنوی بواسطه امراض دماغی بر صفا و باار
شدن مجرای استخوانی ولی ذکاوت حس آن همیشه از غلظت واقعه در حرم دماغ باشد
اما علامات واقعه در حس عمومی به قبل شود در عصبانیت و کسرت انزول هر دو
سکتة حس عمومی یکسانی گردد در غشی و رخسای از راس که حرکت در بنا و کرد حس عمومی در
حرفه و حلالکان و نیز در از دماغ عمومی باید ملاحظه نمود و جمع در امراض واقعه و مراد از جمع
بود مخالف طبیعت را که مانند حس عمومی ارتباط با دماغ داشته باشد که اول موضع معلوم
مخمس و کماست عصب حس خود را بدماغ که در کجای است رسانده و دماغ از آن
در آنجا رسیده تا با این عضو سازد و سباب جمع کرده کثرت و کما در دو جا سردن نه که تحفه
هوایی است سبب بقا کردن او است که در حرم عصب و یا در عضوی که عصب در او مفرق بود
علیالمان باشد چون نورم و نصدع مفرق است که علت و جمع آن مفرق و مانت
در حس آن عصب و سبب منع نزول روح فضا در آن عصب است و کما کثیر طریقت
که در این هنگام امر را که در عصب و غیرت کند که سبب این جمع با کما کثیر در

نقصیده است و این قسم و جمع را وجع عصبانی نهند : و بدانکه در بعضی مواضع وجع اودرا
اسمی مخصوص بود چون صداع که عوارض از وجع روس و فویج که عوارض از وجع
و بارجم باشد : و بدانکه تفاوت در حدت و جمع در امراض زیاد بود و صاحب کفر و جمع
از تمام نماهان بعضی امراض است و گاهی بعضی آن شود که وجع بقیه بعضی امراض گردد
: و الباقی خواهد که شدت وجع امراض را هلاک نماید : اما علامات و قیود
در حواس باطنی : بدانکه حواس باطنه نیز چون حواس ظاهره و حواس عمومی قوت و کثرت در
اعمال او پیدا آید و حواس باطنه چون منقوظه صحت مزاج اند بدون رنج و محنتی باشند و
وصول او موجب سردی و فرج که در حواس و عوارض آن : و عوارض و کثرت
سکه نقصان در حواس باطنه پیدا کرده و در ظاهر زبان حالت از باد و در حواس باطنه زردی
و غشی در رانهای از رانگشت حواس باطنی نه کلی فانی گردد و علاوه بر اینها است که خطم
بعضی تاثیر است که امراض اعضای داخلی در باطنها چنانچه که امراض حشرات تا امیده که در
مریض حاصل کنند و همان مرض طحال همیشه از حساب عوارض با کسب نموده در خیال
باشند و خلاف آن امراض است در مریضی که صاحب خود را همیشه شکایت
عالم و الله در شفای خود امیدوار چون مرضی که صاحب خود را در خیال عالم آید نماید :
کفایت چهارم در بیان علل امراض از اعمال و ماغی : و در لوازم حرکات نفسانی است
موضع مخصوصی در دماغ بود چون ادراک و فهم و خیال و غیر این خلاف حواس باطنی که در
در علم فی تری التری بیان شده و اعمال و ماغی را در امراض و خیالات پیدا بدید چون حواس باطنه

و ظاهره و حس عمومی و اکثر تغییر در این اعمال اید یو با یکی باشند یعنی تغییر که منوط بحرم و مانع شوند و گاهی هم
با یکی باشند یعنی تغییری که منوط با مراض آفات بعینه بودند \therefore بدان که از قهقهه که کند گوشه که کند نیز با
اضغای داخلی باشد به مانع نماید و لکن اضغای داخلی دیگر چون مکان المومنی باشد نیز تا شکر که در مانع مانع
و بدین معنی مرضی خود که از یاد اعمال مانع نماید هر چند بعضی با عقیده آن است که مرضی از زری و جنون از یاد اعمال مانع
گردد که طفل خنجر زری ادراک و فهم نماید بیشتر است و حکم بعضی ادوات شوال شکل را احزاب سطحی گویند
و لکن حکم الفا و در کالمعه و هم استساری در آن نبود که ادراک و فهم اضغای از زری را شوقی باشند و چنانچه
سال ادراک و فهم آنها را از وفاتی کرده و چنانچه در عرض کجواب مطابق سؤال چند حکم بی معنی
ماحولات تا نسبت کنند پس این سببک از المراض از یاد اعمال مانع را گویند \therefore
و بدانکه از خود تغییری که در المراض در اعمال مانع حاصل کرده بدان است و در لوا را در وقت از خیال
که خیال غیر ممکن را که در وقت مجتهد خود خیال کرده و بهم ربط و لطمه است با استخراج با معنی و ممکن نیست
آن در خارج تکلمات بی معنی ولی شفا و خود صحیح نماید و این بدان هم اید یو با یکی و هم هم یکی
یعنی یو با یکی باشد \therefore اید یو با یکی است بدان است که بدین تغییر در مانع مانع شود چون بدان
از فکر بدان است و هم با یکی است اما بدان بود که از المراض بعینه و مانع بود و هم
است بدان که در مانع مرض حرم و مانع بود چون ضربه و حرارت و الهم بر مانع و بدان اید یو با یکی
باستند و شخصی الهاد است \therefore که بعضی مسخری بدان کلی گویند و برخی دیگر میگویند بدان مانع
گویند و بدان استسما یکی ارداء از جمع قضا باشد زیرا که عرض این بدان از نقصان حرم
مانع بود \therefore و بدانکه بدان را قسم است \therefore اکثر است که تخان مردم را ^{نقصه}

مطابق افتخار ندان گویند و گویانند که اشخاص که خود را خوشماخته مطابق خیال خود
 اشخاص ندان گویند چون ستمان قسم دیگر آنکه ندان گویند بدون آنکه شئی از خارج موجود بود
 که چیزی باقی بماند در صورتی مسخوع نماید و آنست که تمام روحی و باطنی طوری کند که هیچ کدام از
 خارجی نباشد و با آنکه ندان با عام و با خاص بود یعنی در تمام مطالب و یاد و یک مطلبی ندان
 گویند و ایضا در امراض تغذیه و طبایع اشخاص رومی و به مثلاً اشخاص
 خلق را در بعضی امراض بد خلقی روی دهد و کسی که طبعی باشد طبعی کردند و اشخاص مائل و سائل
 کثیر الکلم کردند و با از اوامد و آثار بحدی که آن شده از آنها اغراض ظاهر است و اکثر تغذیه
 از امراض معده و کبد و رحم و آلات تناسل موجود کردند بناء علی نه عنوان گفت که اشخاص
 سالم را از نراج و سرد و رنگ کرداری و خواطر خورده می مکمل بدستند
 و ایضا فطرت آنها توسط امراض تغذیه بد مثل اشخاص با خایه بر رخسار حاکفند و
 برهنه کن و کم خوراک کجبه مرض غذایی زیاد خوردند و نامرغزتری گشتند
 که با زخم در سالان غلظت امراض از نوم و فقط بد که نوم و فقط از نوم
 بدن استند و چون قوه دماغی زیاد محرک و لغت نده باشند این مفهوم نوم
 بود و در عکس در امراضی که قوه دماغی زیاد محرک شوند بدن اشخاص سهر معطر و غرض
 و این سهر معطر همچون بدن ایدر بیستی و هم تنگی و سمنو باکی باشد
 و نوم خفیف و با فاعده عصب سهر معطر در امراض حاده از غلظت حدیست
 قوی دماغی و باره کمال طبعی عهد نمائند و لکن نوم سنگین و طوطا و بقا عده سهر معطر و با

هر صفت و این نوم عارض شود از علامات ردیه است زیرا که احتمال کلی نیست که تغییر هم می
 در حرمت و باغ هم رسیده و بدان سبب مانع شود و مانع از آنکه اعمال از روفی تطبیق جاری نماید زیرا
 که و مانع همچون آینه بود که چنانچه در آینه صورتها منعکس شود و مانع نیز شبها جارسا که مشاهده نماید روفی آنها
 عمل نماید چنان شی فوری متدازان چنانکه گندولی چون اختلال در عمل آن روی دهد اسنان از آن تمامه
 بلکه نوم زیاد یا ایدو پستی است چون از خوردن فجون و یا سیمونانی است چون در کتب با سیمونانی است
 از زیادی لب بدن حاصل گردد و بدان که نوم غیر طبیعی است و مرتبه باشد اول انظر
 سومنولانس نامند که نوم طولانی شد میباشد چون نوم در فصل بهار و دوم که

کوما نامند یعنی نوم طولانی شد یا غیر طبیعی در مرتبه سیمونانیه کارس
 نامند یعنی نوم طولانی شد یا باقی جسمی عمومی که اغما باشد و پیش کوئی درین سه درجه نوم با خصلت
 که هر چه درجه آنها شد بزرگتر باشد مشرب کوئی نیز بزرگتر خواهد شد

فصل سوم در علامات امراض ازالات و اعمال تغذیه و مشرب است
 از تغذیه فوه یا صمغ کفار دوم در علامات از تغذیه عمل فدا به کفار سیم در بیان علامات
 از تغذیه مشرب کفار چهارم در بیان علامات امراض در تغذیه دوم در دوران اول کفار سیم
 در بیان علامات امراض از تغذیه در نرسخت و فضولات کفار ششم در بیان علامات
 امراض از تغذیه در عمل تغذیه کفار اول در علامات از تغذیه فوه یا صمغ
 و باید ملاحظه نمود کفار در نشوون طعام و مشرب و تغذیه در شان و تغذیه اول کفار سیم و فوجی
 و عمل کفار سیم و اخرج برادر اما ملاحظه اول در نشوون طعام و مشرب بلکه در

نفس
طبیعی

امراض بطولان شهوت طعام هم رسد که بفرساید او کسی

و با سپکا

شهوت طعام از فاعده خارج کرد که بفرساید مالا سی

نامند خواه خوردن خاک و کج و اشغال آنها و بندرت در امراض کثرت شهوت طعام عارض

و با بولغاری

کرد که بفرساید بولبی

گویند و این تغییر در شهوت طعام با ایندوستی است که تغییر بعضی خصوص در آلات غذا باشد
بسم تو ما تکی است که تغییر ذاتی و عرومی در آلات غذا باشد یا هم تکی است که تغییر بی باشد
بوی مطه مرض دیگر و بلکه در اکثر امراض شهوت فزاید مشهور بود که این حالات را بفرساید بولبی
نامند که اید پویشک و هم تکی است که در هم تکی است

و بدان که دلیل تشنگی در او را این است که در آن دم و نفس سبب زنده مات دم کم شود
و بدان سبب عطش عارض کرد تا انسان آب خورده بدل تا تحمل کرد و چون عطش
عارض کرد و سبب اخراج دم و با بول و با عرق باشد معلوم است که کلی از آلات غذا
شده است اما موجود همچون عطش این علامات روی نموده است ملاحظه دوم در بیان این
ان است که علامه بفرساید انسان در دم و هم تغییر سطح بالای او بفرساید مخصوص بود این
و مهارا و نحو ما ذال این امراض آلات و بفرساید و چون این علامات بفرساید نامی مخصوص
آلات غذا دارد لهذا ملاحظه کردن زبان همچون بعضی است و بدان که این محقق و متفق
با کباره سرخ و شفافست روی آن علامات باشد در معده و مهارا و نحو ما در این
هم و نفس علامت باشد یعنی مزاجان را به زبان که او را شست با زردی همچون کل شسته

علامه

علامات باشد امتدادی معده و در اج صفادی را و اسان سیا چشمک حالات ادوی
و فاسد گشتن دم و عصبانیت مکن را هر لا بود ^{غذا} _{لا} حظه سیم در بیان علامات از مع
و در اجزای مسنج علامات دیگر بود این علامت حاصل شود بواسطه امراض و ^{الک}
که بیان از این عمل اند و با سبب یا نیز عصبانی چون در لذت سک عار و در قران ^{الارض} و
عمر مسنج علامت باشد حال نزع را زیرا که درین هنگام قوه عضلانی فانی گردد ^{دعا}
لا حظه چهارم در بیان علامات که از عمل کمپوس حاصل کرده ^{بد} که بواسطه امراض عمل کمپوس را
اختلال ادوی دهد که بود الهضم عارض گردد و این بود الهضم در بعضی اوقات ^{بد} است
یعنی بدون نقصان حرم معده بلکه از تاثیر عصبانی بود ولی اکثر اوقات ^{بد} است یعنی
نقصان حرم معده از غرضی از خلل الی سرطان و ^{بد} است آن ^{بد} است که ^{بد} است
نامند که عدلی ایشان بکل نزه هر بر عینی اوقات ضعیف یعنی شرح شد در ^{بد} است
و فعل گشتن حرکت دودی است ولی اکثر اسباب دیگر بود ^{بد} است ^{بد} است
از فی بد که فی در اکثر امراض عارض شود ولی در جمیع کلام علامات مخصوص ^{بد} است
و حال آنکه باید بدین سبب است زیرا که امراض حجاب عاجز و از آلات ^{بد} است
چون امراض و اوقه در حجاب عاجز و عضلات ^{بد} است ^{بد} است
صدی و معده و کلیه و کبد در جم و مسائل انها عارض شوند لهذا فی که از انها حاصل ^{بد} است
و بد آنکه نتیجی از جمعی معالی است که بدون تشخیص بسیار ^{بد} است
ب او بسیار و نوار است و بد کجه نیز علاج او ^{بد} است ^{بد} است

علامت که از کمپوس حاصل کردند بدانکه چون حسی استلال در عمل کمپوس بدانند تا با نقصانی در عمل کمپوس
هویدا بود در خلاف عمل کمپوس که نقصان عیش لذت نداده حاصل عمل کمپوس باز برای امکان کمپوس
در سده و مکان کمپوس در احوال است. بدانکه این ساز از فرعی تر از این است که باز در حسی
از این است که کمی لوس شده مجذب بدن او که در زیر آله دیده شده در سانی که عمل کمپوس
فایده بود با وجود که غذا زیاد خوردند روز بروز لاغر کردند و این احوالی باید فکری نمود که هرگز
چند روز به کار رفت کشته زیرا که در غذا خوردن محکم است آلات غذا را بدون آنکه حاصلی
از او بدین شود. **ملاحظه مهم در بیان علامات که از دفع بر اثر حاصل شود و در احوال است**
کمی بیست و هفتی استمال اگر هر چه علامت اند ولی جمع این جزء امری شمرده شود **ملاحظه**
هرگز از معصوم در فصل خود که خود نمی شود

کفاردوم در علامات امراض اقلی است عمل جدید. چون عروق غذاه در عیضا
لینذا احوالها مفعی است و علامتی که از او ظاهر شود هر یک مرضی است که نفعی که هر یک از این معصوم
تفصیل ذکر خواهد شد. **کفاردوم در بیان علامات امراض اقلی است عمل جدید که نفعی**
امراض اقلی است که در معصوم بدین معصوم در امراض اقلی است اول این معصوم است عیضا و نطفه
بدانکه معصوم سریع زنده است که در دوران دم سریع زنده و بدن چنان است که در معصوم
باید زیرا که حرکت قلب در لیل سریع کشته عمل معصوم نیز در آن اندازه عیضا بدین معصوم
ترویج دم کند و نیز در حرکت عیضا چند در بدن و فرج عیضا و بال آنها نفس
کرد و این نفسی که در حال صحت حاصل کرد و زبان قرمز است که هر یک

گویند و تو از نفس را که در حال مرض است **دیسینه**
 نامند و تو از نفس به خصوص موجود است در درم ریه به جهت عرض
 بل کتبت که چون بقطعه از ریه نبردیم که در عمل او مجمل شود لهذا قطعات سالم از ریه عمل او را بعد از خود داشته
 نفس را سریع کند و دم تغییر در صدای نفس است و بلکه ریه را در حال صحت صوفی باشد مخصوص که چون
 کوس خود را در صدای انسان صحیح نهند صدای او میدان استماع کرده و این صوت بهتر می شنود
 هر چه انسان جوان تر باشد و بوی عطسه المرض تغییر کند و علامات مخصوص از ای المرض است که
 قبل و با کثرت یافت شود و فصل شدن صدای تنفسی بوجه آیه می باشد که بخواهی تنفس تو را
 در ریه عمود نماید و این صورت عمود را می نامند که ریه را در خون و با منورم سخت شود و در ریه که
 در حضورت عمود می باشد که در مجاری عظیمه فصله الریه و نیز فصله تنفسی است که ریه منفذ کثرت از
 اجتماع رطوبت سرزی با ریه در غشای مخاطه فصله این صورت حرکت ریه بطریق صحت است
 ولی تواند رسید بین طریق عمود و نماید هر چه در صورت اضطره صورت تنفسی موجود است و
 سمع و کتبت زیرا که ان رطوبت مجتمع در غشای مخاطه ریه مانع گردد و خروج صورت را از او
 در راه صدای تنفسی می باشد که از ریه تنفسی علت شده و هم او را ریه دیگر که سالم است عمده
 خود کرده صدای تنفسی در او زیاد و کثرت و اما که قطعه از ریه علت شده و قطعات سالم او همان
 معلول العوده گزیند که در حضورت صدای تنفسی در قطعات سالم ریه زیاد خواهد شد
 و مختلف شدن صدای نفس را سالم است اول تنفس فصله الریه را که سیر چون نرسد
 و دم تنفس را که سیر کارد نرسد

سیم شش غره که سیم شش است
هارم شش است که سیم شش در میدان باله می

در آب رال حجم شش علیانی کار کولمان

اما قسم اول که شش قصیه الریه باشد و او قسمی از میدان است که دو وجه یا یک طرفه است
شود این صورت از ذات الریه در درجه دوم و سوم آن زیرا که پنج ریه در حالت تورم است و
از جسم نایخ که در عمود هوا را در ریه و آن هوا نایخ را ماند که در شش عظیمه قصیه الریه جمع گشته این همدار از
اما قسم دوم که شش سفارهی باشد و او قسمی است مانند میدان کثیر ترین در موضع قائم
که حاصل شود این صورت همگانه که در وسط عرض اول حفزه یا در ریه موجود گشته و این هوا نایخ است
دوم است اما قسم سیم که شش خمی است و این میدان است مانند آنکه در عمود نایخ
در ظرف ریاحی نایخ و خمی قادر کوزه می که لصفه از عمود آب بود که در داخل شدن او
همیشه اعطای کعب باشد و او همگانه است که قطعه عظیمه از ریه منقطع شده و هوا در آن عبور کند این صورت
از او سمیع که در عمود در جسم است اما قسم چهارم که بعضی است نیمه در میدان باله می در آب
فانصاف در شش عظیمه و قصیه الریه همگانه که در این در آنها جمع گشته و هوا که از میان آن
که نه جایی است که در بین در وسط این صورت سمیع که در این همدار در این قسم است

الان ششمان

رال بر ششمان

رال در ششمان

حلقوی

قصیه الریه

صورت نایخ

مغاری

زال کار و زال معلومی به یکدیگر در حکام
 که رطوبت در مقوم جمیع شته مرض نوزاد خارج که لهذا هوای آن نقش عمومی نوزاد
 مسموم گردد و زال فصله لرزشی بوجود آید هنگامیکه ترشح نفخ در آن زیاد شده هوای آن مسموم گردد
 صد مسموم گردد و این حاصل است در زلزله ریه و در دم قصبه الریه و شش پیوسته اند این صد الریه
 غلبانی که او را در میان خاک که آنکه شته یا بالونی یا یک در میان محمد غلظت هواون بدین
 صد شخص شود چون در در موضع شهاب قصبه الریه کوش و در زال یکی حاصل شود هنگامیکه حار است
 ریه مملو از رطوبت نوزاد موجود است این قسم صد در در جدول اوت الریه و زال مغاری حکام
 رطوبت در مغاری ریه در درجه سیم سل بوجود آید چون زیاد شود این صوت شبیه کرده صورت
 و اکثر این صوت در اجالات در سخت تر فوه مسموم گردد اما قسم سیم که عبارت است از صوت غلبانی
 صوت است مانند زال ولی فرزند آید و با یکدیگر آنست که صوت غلبانی شد بدین فوی برآید
 خاک که هرگاه بالونی نازک در قرب سطح آب در کاسه می بندد صوتی خفیف اذیت شود که
 برال ولی چون لوله را در کاسه مذکور رسانیده بدین صوتی با غلبان شدید مسموم شود که عبارت است
 از کار کولیمان و اما سر فغان بدینو پانیک است هنگامیکه حاصل شود از
 امراض قصبه الریه در ریه و همایکت هنگامیکه از امراض قصبه الریه در ریه و سبب است هنگامیکه از
 امراض آلات دیگر حاصل شود در وقتی که بدینو پانیک باشد بوجود آید سرفه با و اطه و غده
 مخاطی ریه و قصبه او بدین ایله رطوبتی ترشح شده باشد چون در ابتدای زلزله و با وجود سرفه با و اطه
 رطوبت ترشح ریه و قصبه او در این هنگام سرفه بلغم خارج شود چنانچه در آخر دم قصبه الریه موجود است

هر قدر که سیمانک باشد سرفه است که از غیر المرض ربه و قصبه او وجود آید یعنی المرض معده و کبد و هر دو در حال
 خون این المرض اثر نماید بر حجاب حاضر و عضلات بطن سرفه عارض گردد و در بعضی سرفه
 هنگامیکه سبب المرض عصبانی حاصل گردد پس سرفه که بنوبه و توار آید نیست مگر سرفه عصبانی
 زیرا که سرفه که از قدرت در سینه متصل بدون نوبه و خون در سرفه عصبانی تشنج شد به در حجاب
 حاضر باشد در هنگام سرفه تشنج و جمع و تعب موجود است در موضع حجاب حاضر که متصل است
 صدر و نیز در سرفه عصبانی در هر دو ریه تشنج با حرمت شود اما اخراج نفث است و اینست که بعضی
 معافه با درجه های ربه در قصبه او تشنج شده و بحر ای وین یعنی آمده خارج گردد و اخراج نفث است
 بود المرض ربه را هم کتب کبیت و اهم کفیت است اما کتب کبیت در درجه اول در قصبه
 الریه نفث کم تواند زیرا که حدت درم مانع است ترشح بلغم را ولی در حالات مرضی ترشح آن
 زیادند و چون کل فضای مخاطی در ترشح باشد غمغمی نهایت خارج شود چنانکه در همان حال
 ربه بود است و بعضی اشخاص سینه که سبب آید بوسه کارانی همیشگی سرفه بلغم خارج
 سازند و این را این فرشته پوزین کریس
 سینه است اما کتب کفیت آن است که نفث نایزگان
 سبب مرض مختلف است چنانکه نفثی که از قصبه الریه آمد در ابتدای درم او تنگ است و کتب
 استهای درم او غلیظ و در مایل بیشتر و چون در اخراج او قوت را بد لازم بود بعضی او کتب
 خطوط خون در او نمایند و بکلیس خنجر خون از خون شعری است لهذا از آن خون غمغمی نباشد
 و نفثی که از جابه های ربه بوجود آید علامت بود در درم شد ربه و این نفث چسبنده و در حجاب

والله اعلم

واکثر سوزن مخلط و چون خون زیاد شود نفث اولون رنگ امین گردد این ضم نفث از نفث کبکی
 و نفث اسه که از شمار اولی نامند و علامت مخصوص بود در این
 و چون نفث خارج با التهام و با بعضی از او دم بود علامت باشد نفث الدم را چون همراه نفث دم بود
 علامت بود بر اینست که در عرض اسه که در فصل ذکر او خواهد شد اما توان بود در بعضی علامت
 بود و چنانچه من بعد معلوم خواهد کرد که گناه خواهم در میان علامت این نفث در دم
 هر چه از آن او در نسخه اید با خطبه خود تغییر در دم نیک و شیرین و حرارت مفری از آن مطلق اول
 نقایب در دم است که اینها را به مضمی گفته اند که در نسخه علامت طبعی دم علامت از اکثر
 امراض معصل ذکر نموده ام پس بدین تغییر در کفایت و با کفایت دم است اما تغییر در کفایت
 بلکه در امراض که در مریز کفایت و با آنکه علامت در عمل کفایت که مراجع اضعف باشد فلهذا در دم کم کرد
 در خلاف آن زیاد شود و مقدار دم هم گاهی که بدن قریب زود با فم و با زود قوی گردد و اول این است
 غلبه دم را چنانچه در موی از جان موجود است چون غلبه دم در نام بدن باشد نریز را در موی بدن
 و چون در یکی از اعضا و او را موضعی گویند و غلبه دم موضعی است که در بعضی اعضا وجود آید چنانچه در مریز گفته اند
 سبب خارجی حاصل شود و با کفایت سبب خارجی که منع کند و در آن دم را چون گفته اند که در مریز
 طایب کردن حاصل کرد و طایبی قسم کان دم در موضعی جمع شود و هر عروق وقت همایند
 انصدع عروق و با سبب انصدع عروق خارج گشته و نفث الدم عارض گردد و این
 اما نقایب در کفایت آن بلکه تغییر در کفایت دم کسب منفذ که در مریز و البوس و با
 و اخراجی بنجده و اخراجی خارجی که فاسد کند دم را و اول آن نام تغییرات کله را است

بمانند خون کبکول با بخت البوی از بدن که شود نقصانی در کفیت و دم حاصل نشود بلکه در مقدار کم است
نقصانی بدیداید ولی خون او عینه است نرف الدمی تنی گردید کنگنه است هر چه کم شود در
دم سبب قوه خورد و طوایف بدن را بخورد جذب نموده و ظروف محفوره احتمالی ساخته
مانی کشند و مزاج الحفایستی و بعضی حاصل نماید زیرا که خون دم مانی شد قوت او کم شود و در اعضا
باید از خون قوه کم کرد و ضعف کردند و چنین نواقصی سازد و نیز در دم و دم قنایه
قبیله است که در اعضا در جمیع دم است و غشی سبزی قبیله را از او کشند و در
حیات و المص غفونی و المص غدی که قبیله را کم سازند و سبب غشای درون
بدانکه مقدار او را نقصان بدیداشد مگر در مرض البویین ادوی

که در جمیع کلمه البویین کم شود خون و دم کلیه رسد البویین خود را با در سنج سازد چهارم
تغذیه است دم است بدانکه با است دم بیشتر شود هر چه سازد افراد دم کم کرد و در این است
که ضمه ضرر کرد و در وقت دم خون یعنی مزاجان و نیز بعضی قنایه سبب را که دم آنها غلیظ
ضمه ضرر نماید اگر چه دم این اشخاص نادر است ولی کثرت این در این اشخاص مقدار کمی است
پس این است و این قلمه خون است این رفیق بود هر چه است این ضمه شد دم آنها رفیق تر کرد
پس برسی الدم است در این غلظت و دم حقیقی در درخی را است و بدانکه در وقت غلظت
ماضی خون که در بدن ماند مانی شود و هر چند قوه سطر شریات و چند وقت است او را
عموان که در اطراف سازد ولی از او وی این ضمه است دم است غایت حرفی بهتر است
تر شایست از بدن خارج شود و دم کمال کفیت فیدم بر کرد و در هر چند کسب او نیز باقی باشد

و اگر کسی سوال نماید که پس از چه است اشاره بدون مشروبات و غلظت و مصلح کوه که است
به ادون مشروبات و غلظت و مصلحت که بدل شود در طبابت منصفه از بدن را که مصلحت غلظت کند
تخم در بیان اجزای منجمده دم بدن که چون قصد نمایند بعضی اجزای دم منجمد کرده و برخی دیگر حالت غیر
استجدای باقی مانند بان استجد و اتفاق است از جهت و بطوریکه در آن استجد و در خنما به از قهقهه شکی نیست آن
بس بلکه هر چه مزاج قوی تر باشد در فصل نمودن دم زودتر منجمد شود و در ذات لریه و اطراف لریه تا کفان شخص را
صحت منخوف کند فی الفور دم منجمد گردد و در عکس است در ضعف مزاج و در امراض عفونی که استجد خون
باشد زیرا که کله در فصلین بجات طبابت حمل کند هر امراض عفونی اجزاء قهقهه در دم استمر از قاعه است
مروضات که ضعیف است این امراض نافع هستند و در امراض طارده است و است و در امراض و صفات
انها اجزاء منجمده دم و صورت است جهت آنکه در این امراض فیبرین زیاد شده کملول را بر بردی است
منجمده دم را منجمد کند هر دو ای او اجزای باقی اصفه اللونی باشد و این رخوه دم را اکثر طبباء علمت دانند
در دم و غلظت دم را که در این اخص اتفاق این بد قصد ثانی نمود ولی تواند که اس ملامت در این صفت
یافت شود در صورتیکه غلظت باشد به یکی از این دو دم و نیز عمل آمد بعضی اوقات از مسافت زیاد مسافت
و در قصد منجمد کردن رخوه دم به ثباتی است چون شماره قصد بگزینانند چه که بسیار اتفاق افتاده که چون
حاصل گشتن رخوه و باره قصد دارند در فرگی رسانده اند ششم و اجزای خارجی که در دم واقع شوند
سایم و در دست و صفرا و لیم و شیر در دم داده سرطانی و تورگی و این اجزاء چون در دم موجود شوند
فانگسند اما ششم و در دست که قصد آنها معلوم کردیم که بواسطه تاثیر آنها در بدن جسم که بعضی در دست
غذای بد و عادت بد را عصبه و امثال آنها بعمل آید معلوم کردند که بواسطه تاثیرشان معلوم است که تاثیر است

بما هم بیشتر شود از ضلالت زمان سب طولانی ز کرده باشد اما صفرا بد که تمام حرای صفرا در خون نیک شود
لکه نه نهانی ماده رنگین آن داد هم سهم است که عمل که موقوف شود با آنکه سب با نفی صفرا در آن
منصف کف که در صورت عروق خونی حضرت صفرا از مراره دنا در حرای از طب مهمه در صفرا
کنند پس امراض صفراوی می آید که در کتب کلاسیک است مانند تغییرات ترشح صفرا را
اما اول واد بر خون صفرا تمام او در خون می تواند داخل شود واد حاصل است از قسا و عمل که دانا را
بول در مشانه که موجود می تواند منفع شود و بعضی از اجزاء بول بدن مجذب کفست هر این سهم را سبکه از
مرض است تمام شده همی بولی که بفرشته فیور او بیخون

گویند حادث کرده باشد اما سبکه که ان بیدن می تواند مجذب آرد و آنچه را که عوام گویند سبکه
نمونه همین است لکه قول ماطلی بود اگر کسی گوید که بعضی اوقات دیده شده که از حرای مانی در سبکه
بیشتر شود جواب گویم که این بیشتر لکه و بیشتر است که بدین صورت شده باشد اما کتب کلاسیک
اوتواند با تمام بیدن مجذب شود زیرا که دیده شده در تورم و در بد مال که خون در سایر موضع در می باشد
عروق لینفا مایک و ایم ان موضع را فدیاب نموده در حل دم که فانی است که فدیاب
باشد چون ماده سرطانی و در بگی که در حل دم شود

مطلب دوم در تغییرات در عروق است در اینجا ذکر تمام حرکت دم تغییرات در حال حرکت از آنکه
فطریل کرده در شتهائی ذکر کنیم حرکات غیر طبعی است را که از اجتماع غیر طبعی می شود و تغییرات
پس اول در میان حرکات غیر طبعی است بدانکه حرکت قلب قوی تر و ضعف تر کرد و فدیاب
حجم آن است و این تغییرات مخصوص مرض انوریم است و بعد در صفرا در خون خواهد بود تا پایان تمام

عده از مصلحت

صدای مخصوص قلب را که از عبور و مرور قلب و باریک مصلک آن دم جلد قلب را در دست
قلب که سر و شها و قلب قلب را سخت و ضیق نماید این صورت بوجود آید و شنبه بود اندک ضربت
بدین و آرزو کردن و بویان زدن از قرار قوت و ضعف آنها و این صورت غیر
قلب اکثر علت روی باشند ولی تفاوت چنانچه دیده شده و انمی شد بدین تغییر
نیج قلب این صورت مسموم کردن چون دختران که مثلاً به جمای عشقیه یا خند و صفا که دم
از آنها خارج شده باشد و گساید که در قنات امراض شده بود که در این اشخاص این
در قلب بوجود آید زیرا که بوقت دم آنها حرکت قلب و مصلک آن از دم بیشتر گردد
دوم در بیان تغییر نبض و تکیه معرفت بغير نبض در حالت مرض لازم است معرفت نبض در
حالت صحت و اگر چه نبض در حالت صحت قاعده دارد که شامل حال جمع اول و داس بود
که نبض مختلف شود در آن بحسب اختلاف مزاج و اید کویستکاری و حالت و داعی و
غیرها و لکن حال صحت نبض ارتدای سن الی دو سال صد و ده فرعه و از دو سالگی تا سه سالگی
دوازده الی هفده و هجده سالگی است تا دفرعه و از هفده الی سی سالگی هفتاد و نه فرعه و از سی
شصت فرعه و از آن هر چه بالاتر رود که سن نبض است پنجاه فرعه زند و اید که بعضی اشخاص
بدون حتی نبض ایشان صد فرعه زند و برخی در حتی قرعات نبض ایشان کم بود بطوریکه
از قرعات نبض باید ملاحظه نمود حالات هکله و سما و حرارت بدن را و بد که در در مفاصل
اشخاص قوی استنبه نبض مختل و صلب و عظیم و موجی است در امراض عفونی و عصبانی است
و در قریب بیلان دم و در بحر ان جبهه نبض و منبسط شود و بوی از سبیلان دم دقیق کرده

حال نزع هیچ اساس نشود مگر در مواضع شریک عظیم **مطلب** هم در بیان تغییرات حرارت
 بدنه که حرارت بدنی بیشتر شود چون کی از اعمال او مضطرب شود که این سبب محمی بود که
 و قبل شود هنگامیکه کی از آن اعمال ضعیف شود و با آنکه من طوبات بدن به مرکزین شود چون
 هنگام فقره نوبه و ایضا تغییرات حرارت بدنه در امراض عصبانی و در حالات نفسانی چون غم
 و خوف و غضب و مثال آنها در درام ساده چون مفاد است طبعیت زیاد است لهذا حرارت
 بدن بیشتر بود و برعکس است در امراض عفونی زیرا که در این امراض مرض غالب بر طبعیت
 و طبعیت نمواند بدن مرض مقاومت کند و لکن در نوبه و در سبب محمی حرارت بدن بیشتر
 بدلیل آنکه در هر دو مرض وارد میگردید بدنی که در هنگام قوه کلی است **مطلب**
 که در تمام در بیان علامات امراض از تغییرات در تشجات و فصلها که ما بین تشجات است
 کثیری است چنانچه در هر یک بیان شد و بهم چنین در امراض این تناسب خود را اظهار کنند
 زیرا که دیده شده در بعضی امراض بالاتفاق تشجات بدنی قبل کردند چون در جومات ساده که در
 ابتدای آنها تشجات قبل کردند و چون مرض رو به بهبودی کند دوباره تشجات بعد از تشجات
 از عادت معهود اخراج کردند و هر چند زمان وقت است در تشجات طول بود خروج از هنگام
 که این تشجات خواهند بود بلکه حرارت که حرارت است از جهت تشجات بدنی بیشتر
 بدلیل تشجات کثرت و کیفیت تغییرات غذا که بدن و غذای مخاطی و سردی و سبب
 دفعه که بدست آن شود تشجات آنها کثیر گردد مانند کلمه و غده و براق و پستان بود و هر چه
 و سبب آنکه که به نهار رخ نماید مقدار کثیری از آنها مشرب شود و غذای مخاطی که در حالت مفاد جری از

آن لغم مترشح شود بواسطه مرض تغذیه کثیری از آن نشتر نماید و غشای سردی که در حال صحت تقدیر
رطوبت سردی خارج کرده که غشای ادرالین سازد در حال مرض انقدر مترشح کردند که غشای سردی
معمول شود و نیز کیفیت ترشحات تغییر پذیرد چون در زکام که در استه لغم مترشح است از او ترشحات
در وان و با حراف و کم غلیظ و اصفر اللون گردد و صحبت عدت او جلد بینی را محکم سازد
در کیفیت بول و براق و شیرین تر است که بکلی در امراض مخصوص شود و به فصل دیگر خواهد
و در اینجا مختصر این میباشیم پس بدانکه در بول تغییرات زیادی است که اغلب از معالجات
سویه عدم قابلیت آنها و لکن بعضی اطباء را اعتسای زیاد بدن علامت باشد از سحره بلکه بول غلیظ و
تر کرده از ترشحات و جنس شکر و در آن موطن جنس شکر و تغذیه داد است و اینها باغات بول بعضی
اخراج خارجی که در بدن واقع شوند خارج گردند بجهت سمومات و اینها بتواند در بول علامت محو
و فیلی باشد و اگر چه این علامت را در علم شیمی اعتسای زیاد بدینها باشد ولی در علم طب چندان خواه
جمعیت با حال از او معلوم شده است و اینها بدانکه در بول چه چیز باید ملاحظه نمود علامت و اخراج طانی
و اخراج رسوب او را نیز اما علامت برده انی است و فبق که حکمای قدیم ادرا علامت روی نمیدانند
نیز اما اخراج طانی او که چون ابر در میان او طواف کند و حاصل شود از بلغمی که از غشای شانه مترشح شود و
رسوب او در حجاب رسوب او را بیشتر بود و خوف امراض عصبانی که رسوب او در فلبس
نیز و نیز در استهای او را هم رسوب او را کمتر کرد و درین هنگام علامت باشد به جبران جبهه و در امراض
غبار مرض فترس و سسک مشاهده رسوب او را فلبس باشد و در زنان رسوب او کمتر از مردان
و بعد از اکل اغذیه حیوانی و بعد از سیلان سایر ترشحات و در کم سبب نمودن مترشحات رسوب او را کمتر کرد

و بول اهل البون باروسب زیاد علامت بجران باشد : و بعضی طیب را اعتقاد بر آن است که بول
بفویان تشخیص صمم امراض را نمود ولی این قول خلاف است و در مرض بیشتر مستند که تشخیص آن منحصراً
بول است یکی مرض دو لابس هوکری البوسین ادوی : و مرض دو لابس تشخیص و لطمه نمود
با خروج بول شهاب و یافت شدن افزای علوه در او و البوسین ادوی تشخیص یافت شدن این
در او را و تشخیص و لطمه نمود او را بلکه در او را بگویند و با آنکه بند ریخ است بدین ترتیب

در او بچکانند اگر استجمادی از برای این رخ و لطمه معلوم است که
در او میمانند و الا فلا و بلکه بول تواید حاصل دم و رم و سنی شود و چنانچه
هر یک را در فصل خود در سر مکتبه ذکر نمودیم : و بعضی چون مستند لطمه نمود گویند که بیشتر منجذب باین
ولی این قول خلاف است و بعضی او را بواسطه این است که باقیقات و شو

در او را زیاد شده و با آنکه ظنم و مارم در آن داخل گشته است
عروق در امراض و او نیز چون سایر ترشخاست بدنی و بسته بفرج و غذا و مکان و حرارت در درشتی
که بواسطه آنها مختلف گردد و از مقدار و قوام و لون که زیاد یا کم یا قیق و با مزج با بی رنگ و با صفه لادن کرد
در بعضی امراض زیاد کرد و چون مرض سل است که تب ریم بدم : و عرق اکثر حالات عرق است
: چون در طحال و زنان و امراض جلدی و بالعکس حالت فضاپی دارد و در دم است و او را م
: و در بعضی اوقات سون عرق سبزه صراط مرض مخصوص است که افسردوز

نامند و زیاد شدن عرق عمومی نوعی که تمام بدن عرق نماید است ولی موضع او را زیاد است
در بعضی اشخاص در او در بعضی در ابط و در برخی در بعضی در شال میماند و نشود لطمه بل صحیح از برای زیاد شدن

عرق موضعی تا سجال میدنند است هر چند احتمال کلی برین است که از بطور دوران دم بود آنچه
ظاهره جلد که بدن سب تا میت دم کم کم از جلد نمایان ما کم شدن عرق که خشکی میدنند و در وقت
ردی است در امراض زیر که درین هنگام جلد از حالات صحت منحرف شده و قوه حیات میل
نموده است چون در مرض محرقة و دلاب استقامت و در نظار اولی چون درین امراض بعد از
جلدیت در آن رخ نماید علالت جدیدی باشد و بعضی عهد نشان بر این است که در تمام
عرق خارج شود و عرق دموی حاصل گردد ولی در این صورت حقیقت نیست مگر عرف اندم جلد
که در بعضی مواضع که جلد ریز باشد برود نماید بنا تا تغییرات جلد در امراض مختلف است که در
قوه حیات و اگر چه یک جلد را از دماغ با خفای اولی در یک تغییر نماید که با حالت صحت
اما در بعضی امراض تغییر کنونی در آن جلد رخ نماید که بدن تشخیص مرض شود چون رقان و در وقت دوران
ساده بواسطه سهولت دوران دم لوان جلد اجرت و خشونت کرده و بکس است در امراض که بواسطه
عفونت هوایی و یا سم حیوانی دم فاسد شود همانکه در نوبه لوان جلد تغییر کرده و در وقت سبب زیاد
تبلای مرض خناری در سرطانی اند لوان جلد ایشان زرد کاهی و در رقان و امراض کیدی لوان
جلد زرد لیمویی است و در جرادل نوبه که هنگام لرز او بود جلد بی رنگ کرده و زیرا که دوران دم بی
دور و باو طاعون که بود تیره شود و ایضا لوان جلد تغییر نماید یکسال در دوران دم پیدا کرد اگر چه
دم را تغییر نیابد چون در نوبه قلب در خونین که لوان جلد در آنها تغییر نماید
و نیز از تغییر جلد است که در او دیده کردند و چون اغلب آنها امراض اند هر یکی را در فصل خود ذکر
نمائیم و در قسم از آنها هم ند که در نوبه باشد بلکه علالت بودت مرض را اول از آنها حصه است که

که بفرمانه ششبی

گویند که عبارت است از لکه های قرمز سفید مانند
دوب اوقتی شدن دم و تشنگی و در سخت جلد است و این لکهها علامت بودند جهات
و عفوئی را شخصی در محرقه است دوم ثوابند مانند عرق که در انهای برآمده و بقدر ازین هموار است
باشند که بفرمانه سیدینا گویند و عارض گردند در لکه علی الاتصال عرق

از آنها پالاید و علامت بود برضا و دم و علامت روی باشد امراض عصبانی را
در بیان علامت امراض از تغایر در اعمال تغذیه و این از دم علامت باشد یکی اهرال و دیگری سمن و در
امراض اهرال عارض شود زیرا که بدل با تحمل کم رسد و در این هنگام بدن در سوت خود را بدل با تحمل
ساخته لاغر گردد و مانند آنکه در اکثر امراض مزمن حاصل بود و سمن عبارت است از امتلاء با قوه نیروی از
دوست کثیر و این علامت اکثر در سمن و قوت است چون علامت نفسانی را صد می نمود و نیز به
ابدی کوی سگاری فرعی زود در و این فرعی علامت بود صحت قوه هاضمه و استلام معده را که
دارد با پوسگاری است و بد آنکه تغیر در عمل تغذیه در بعضی موارد باشد چون در عظم کبد و طحال که بفرمانه
ای بر روی آن آلات گویند و چون بعضی آلات را قوه تغذیه
صغیر گردند چنانکه در بعضی استان غویز سمن عارض شود و این علامت را بفرمانه بر روی
خویشند و برباد است که حجم بواند تمام بدن و بعضی از آن
و حال آنکه فرعی رسد و عظم باشد چنانکه در استفا و چون عظم شدن حجم بدن بواسطه استفا
او بفرمانه انا زارک و چون موضعی بود او دم
نماند و نیز در او دم حجم بدن بیشتر نمود ولی از جمع تغیرات موضعی عظم و صغیر شدن سمن اکثر باشد

و لکن

و بطین صغیر که در قوایح خصیانی و ایادی و قوایح سرپی و پا و عظم که در بطین در او را مله معاد و صفات
 و شرب و کبد در رحم و نیز بطین نسبت اجتماع آنجکه در رحم در آن حجم کرده و آنملاف بسبب
 اختلاف اسم بود و حاکم در اراضی فطریه المصل ذکر خواهد شد و در هر صورت این قسم بود است بطین
 عکس است ردی پیاستند و نیز بدانکه عضلات در اکثر اراضی صلابت خود را بدلیل انقباض
 و این کینت عضلات قبل از قرار یافتن بود در او را معاده بسبب که انمان در ششها صحن
 عارض شوند و به عکس آن شد بدین معنی که در اراضی نرم و عطفونی در آن صفت است که بواسطه
 فساد و طوایف مدنی عضلات کینت شد بدینکه مانند مازند محرمه و طاعون شمشک و مثال
 آنها نیز در علاقه وقت و کثرت تقذیه خفایات که مخصوص در تقذیه خمیایه که
 در کثرت وقت تقذیه نماند چون سرطان و قورمکی و صلابت و امثال اینها بواسطه
 عمومی فوبه و چون عمومی کردند ترا جراحی و با سرطانی و با نورمکی مانند
 فصل چهارم در علامات اراضی از آلات و عمل ناسل بدانکه جمیع علامات که از آنها
 کردند هر یک برای خود مدعی باشند چه حکم تفصیل در باب تمیز فاشنه ذکر کرده و محله
 و آن است که تغییر همایی در دماغ ضعیف در برخی ادوات صورت جهت مرضه بطین
 اصل حجم در رفتار اراضی از فله علامات از سابی اتصالات علامات قرار
 قرار کرد و در بدن رفتار با بدیه جز در ملاحظه نمود اول است قرار مرض که بقره است

مانند دویم است در حالت مرض که بقره است بر بود
 یعنی طول بود اما ملاحظه اول که قرار مرض باشد منقسم شود به قسم متصل و منفصل و قسمی که بقره است

ریمان

خوانند

اما قسم اول در بیان المرض متصلی است

آن است که علامات مرض لا اتصال در بدن نوبه بود ولی اتصال علامات نیز حرکتی
 خوانند باشد که در برخی اوقات در علامات حادثه غیرتی تخفیف پیدا شود و علامات در مرض
 متصل اغلب آن بود که در شب شدت پذیرد و در صبح الی اصل درباره این گفته شده است
 قسم دوم که منفصل باشد و در درازا و در وقت است که گویان علامت بعد از علامت در مرض متصل
 و بعد از انقطاع آن است زمانی علامات تکلیف یافته و در یکی موقوف شود تا نوبه آینده که در وقت
 عارض شده علامات رخسار و در شجاع علامات را در هرگاه که

در زمان وقوع او و غیر کسی
 و زمان وقوع او را انی رکسی

مانند است
 و نوبت نوبه تا حال معلوم نشده است ولی چون درین المرض علامات گاهی
 در حرکت و گاهی در حالات توقف اند بگویند گفت که نوبت تکرار در علامات تازه
 در بدن که چون علامات صحیح حالات حرکتی و حالات بی حرکتی را بگویند بهم رسانند
 دایره در اجزای المرض و موضع حملات نوبه بی و اوج عصبانی نبود چنانکه هرگز در حالت
 بر آن است آن زانی شخص دارد چون در ابتدا فشرده و بعد جرات و در آن عرق سوزانی
 کرد و بوی که فشرده و جرات و عرق علامات مخصوصه نوبه است و اکثرها ضعیف
 بر این است که این جمعی است که خاک قوه حیات با خرابی عفتی که در بدن دارند
 و میل ضعیف بدن است که این افراد قادرند را در بدن رد نماید و بدن خسته بعد از جرات نوبه
 سحران عارض گردد و خون اجزاء خارجه در وقت اول بجای دفع نوبه این عملی و در وقت دوم

دری که گفته

دلی میباشند ولی چون به کلی فضای خارج فاسد دفع نشده بود زانی معین تا با حرکت
توجه حیات و فضای خارج فاسد در خمیاید که این را توبه نامند و دلیل صحیح آنکه جوان بود و همان
ساعت معین غایب خورد و در ساعت معین دیگر دفع کرده معلوم نشده است هر چند معلوم
که این تیر چون اجمال طبیعی مانند جمع و عطش و نوم و غیره است معنی دارد اگر چه ممکن است
تواند آن ساعت معین را تغییر دهد ولی خلاف طبیعت است و بدانکه در جهت حرف
اراضی توبه دل که از سایر اراضی است یکی آنکه طبعی در ارض است زنی است مخصوص دفع
نماید و دیگر آنکه اودیه مخصوص کتب توبه هستند چون گفته اند که ارض این اودیه را در طبع
سوی طریقی میزند توبه بود و لیکن ثابت این را عطا و نمود که هر که توبه بی خطیاست چون در
دوم زیاد فاسد کرد و توبه غایب شده یعنی در توبه دوم با سیم نموده اولاک نماید
توبه سیم از غده اراضی که در میان هستند حالات است بزیر این قسم اول زانی در طبع
که علامات مرض اتصال است ولی در شدت ضعف این علامات فرق معین
باشد که گاهی آن علامات حاد و گاهی خف هستند به گونه ای که معینان گفتند که این قسم
اختر از نوع علامه نباشد که از اراضی متصل گفته که در حدت علامات تغییر توبه
از اراضی توبه کردند که توبه آنها معین دو دفع باشد اما علامه دوم در میان در حالت
مرض است که تغییر یافتن توبه حیات و این تغییر یافتن توبه حیات را که عبارت از
همچون توبه حیات حالات و در حیات مخصوص مخصوص معین است که حاکم است از اراضی
نور هم است که حالات اول را بر زو زانی را بر توبه و ثبات را از آنها در این راه است

در یک این درجات مذکوره خلاف هم سازد در طول این فصل چون همانکه هر جوانی را
 طول و قصر قوی و دوام مختلف است و عوارض را همان است و بلکه طبیب نتواند مرض را در وقت
 با یکی از درجات ادراک باع سازد ولی خیر است بلکه در هر صورت در وقت اوله خود را خواهد
 نمود ولی نتواند طبیب در درجات شدت و ضعف بداند و اما خطه سده
 دوام مرض چون فصل مذکور شد که درجات مرض تفاوت است ولی عوارض آن
 که تغییرات حالات صحیح طول اندازند که سبب آن نبردت طولانی باشد
 چون سبب مرض مندرقا و مدت طولانی بداند مرض هم مدت مدیدی طول کند و اگر
 ان واحد سبب هم رسد مرض هم فوراً عارض شود و چنین وقت صحیح را مدت زیاد لازم
 است و اما که مرض مختلف تفاوت است مانند از قلم که در قسم قسم معده است و اما در
 زمانه که بومی است و قسم اول است عبارت از مرضی است که طول زمان آن از دو
 سه روز بیشتر نشاند و قسم دوم که امراض عارض است عبارت از مرضی است که شدت زیاد
 و در درجات فحشوی که در در شخص باشند و طول زمان این قسم از امراض از چهارالی
 چهار روز است و قسم ثالث که امراض مزمن است عبارت از مرضی است که در زمانه
 در حیات و خلف حالات باشد طول زمان این قسم از امراض چهار روز الی چند سال است
 مثال قسم اول جمعی حصصی که در ذریک فقره و عبارت است که آن عمرتی نیمه فانی شود
 که جمعی بومی نامند مثال قسم دوم فلفله و ذات الریه و در حوضه غبره است که از مرضی است
 مثال قسم سوم است و چهار بر که امراض مزمن است که هر چند در آن بطور فادرو در زمانه
 میزند

قسم اولی

بعضی از امراض زیاد مزمن گردیده باشند از عادت نمودن طبیعت با حالات طبیعی میسرند
بنوعی که معالجه این قسم امراض زیاد نصرت اولی طب باید ماکوسل معالجه باشد
فصل ششم در معالجه امراض که علامت آن در کله امراض منشی که دیده بشد ناموست و لکن طریقی است
از این دو حالات است و میخوانند امراض مزمن شود و دوباره عاود گردد و مکرر از مزمن شود و اما که غیره
خوردند البته اینها را در وقت باید ملاحظه نمود جهت مرض اسهالات صحت و نقایص و اسهالات
در کار است اما ملاحظه اول در جهت مرض اسهالات طبیعتی نقایص نامند و این عبارت است
از جهت نمودن جمیع افعال بدن اسهالات طبیعی که چون ذکر حالات طبیعی منوط به علم قری بود
در این موارد مزمن باشد و در کله این مکان لازم است ملاحظه نمودن اسهالات و نقایص است
مسئله که در علم امراض کسبان میگویند غیر قری را که فوراً در قیامین باید بطریق شرح که آن شرح
مانند عرق و در این دو مثال آن را ملاحظه می نمایند و عاودت و باطلان نقایص غیر خوبی نمایند و باطل
در این کسبان اسهالات معلوم میباشند صفات اسهالات مزمن که نصف باقیه ماکوسل مکرر گردیده و در وقت
حالت که معنی مجموعی و ظاهر کرده و شرح شده است از کله که شرح کردیم باشد و طهای قدیم
اغشاف این دوره است که کسبان عبارت است از جنک طبیعت یا مرض کسبان است از قول
دوزبانی مخصوص فراردهاند یعنی کسبان ابامی که و این است طبیعت را در مرض و صحت بود
سخن و معنی و مفهوم و چهارم و هفتم و هشتم و نهم که و این است طبیعت را در مرض و صحت بود
نهمینم که با عضا و جانشین روی زمین انام کسبان است و هشتم و نهم و دهم و شانزدهم
و کسبان او کسبان و هم چندی نه روی اما عضا و طهای کسبان است کسبان است

شدن مرض نرسب موقوف شدن او لهذا معلوم بود که هر وقت که فوه حیات میزند
 بر مرض شود همان روز سحران و اختصاص بر روزی دودن روزی نماند. اما نقایات در مرض
 بدانکه نقایات حلالی است چنانچه موقوف شدن مرض که منصوص است حاصل نشود بماند که
 اینصورت اعمال و افعال کمالات طبعی گشته دلی حوان در عمل حلال بهم رسیده بود در حال نکاد
 بهم رساند باید انهار را بنویسند ملاحظه نمودند ان آتقی را که مرض در آنها ممکن بود و برخی از آنها در حالت
 نقایات منبسطه ایس طبعی است که در وقت عمومی است که در وقت نکاد فوه حیات
 در آن فوه که در وقت نقایات است ملاحظه نمودند و چون نکاد فوه حیات فوه حیات که
 فوه آورنده است بر زودی مدب منجم حیرتی مانی نکاد فوه حیات اما ملاحظه دوم در مثال مرض
 بدانکه مشغول شدن مرض بحمل در وقت که در وقت سببای دیگر مثلا در صورتی که ملاحظه کردی که
 بماند فوه حیات مرضی در بدن اشخص مانده باشد در وقت موقوف گردیده باشد بعضی او در مانی عمل
 و اما که مرض سختی خود برنده است و لهذا از مرضی موضع دیگر انتقال نماید و اما که برخی در موضعی از بدن
 بدن موجود است که در وسط عروق فضا در داخل دوران دوم که در دور هر یکی از این قسم اشاره
 مرض است موضع اول است اما ملاحظه سیم در مرکز است و استهای مرکز در حالات طبعی ملاحظه
 زیرا که موقوف بعضی بودی دلی حوان او او را مرض است بعضی علامات مخصوصه و الله که حالت
 گویند است و این حالات ترخ الطول و قصر کرد و در وقت نکاد فوه حیات منصوص است که در وقت
 مرض چنانکه هر مرضی را در حالات ترخ علات مخصوصه باشند که هر یک از این مکان خود در حالت
 میشود است دلی در هر صورت علامات عمومی است که هر یک از این مکان خود در حالت منصوص است

حدود که است و غیر همین و فرمات بعضی سریع و صغیر و مختلف کرده و غبار در سخن پدید
بروز نموده و الصبیح بهر سانه و شماره افتادن و فراخ نفس و خارج شدن بول دراز بدون ارگه
فصل هفتم در اجماع امراض با یکدیگر که می تواند شخص واحد چند مرض مختلف مثلا شود بدون آنکه این امراض
با یکدیگر گریخته باشند که اتفاقاً همی صداع و وحس و آبله بهر حال آنکه همی با دیگری گریخته و لکن امراض
بزرگ نموده و هر یک گریخته می گفتم تا آنکه که در اشیا شده باشد ذات سبحان که اکثر گریخته است از این امراض
چون در مردم و امثال آن که گریخته بود که با صحت که گریخته است و ما در مردم و امراض قد صورت که چند مرض که گریخته
شد و با اشیا که طبیعتاً بهر سانه زیرا که حاله بی از آنها حکایت که چند فرخ و گریخته و بی فهم چون در علم
تعددی است که بزرگ نموده امراض و گریخته علاقه بر این اکثر حالات سنی و طبیعتی و مراح و ایست
سنگاری بر وجهی که گریخته است و در بعضی امراض ملاحظه آنها بر طرف از علمه
فصل هشتم در تشخیص و تشخیص کونی امراض است از یکدیگر است
بدانکه تشخیص بر تفاوت که از این مابین امراض با یکدیگر تفاوت شدت مرض از فرقه است
و علامات و علم بهر چند عوارض است از معرفت بهر سانه بدن شش و غیره و از بی و حفظ
صحت و با ولوری و علم بهر حاله آن صغیر است بر تشخیص حاشی که برای هر که قریبی علم
هم آن است و لکن قریبی علم آن را که می تواند نمود و گریخته می گفتم در تشخیص بعضی علامات
که شرط باشد خواهد شد که نظیر دیگر بر شان خود زیرا که علامت که نفس ناله به شرح و علم است
و لکن از جمله بعضی بر دل نایب و شرط اول در درستی تشخیص مفضل امراض ملاحظه نمودن مرضی است
و تفقد همه امراض است بر سانه سخن تعبیر است اینده از علامات مرجع و اکثر

شدت حکم سبب تعدد المعرفه بکلیه و حدوث است: و این بقدمه المعرفه به قدرت سبب با حجابی
 از آنچه حجابی بشود و خوشحالی و با امید بودن مریض و حرارت نفس با رطوبت کمی و آبی نفس و وزنی
 و ظهور علامات بحرانی علامانی شده و الی بقدمه المعرفه حبه و عکس نهزال مفرط و تغییر سبب
 و ضعف بدون سبب و اختلافات قرعانات نفس و عرض فواق و بافت شکران کلهای
 ناقصاتی در مراضی که زیاد در سایرها با حماس بیشتر است و نفس گوید که کشمان در هیچ کس
 از اعضا در در فحالت بی ارم در اطراف کله و سایر نشانه بدن از علامات حاده و عارضه در این
 و فردی دلالت کنند بر در اتمت مرض و اکتان مرض
 فصل نهم در احیای المراض است در آنکه بعضی منسبت المراض شناخته نموده اند که بعضی علامات و حجاب
 شناخته کفوف و ماهی قسم که شناخته نموده حجاب که از علامات و افعال و از قوه حجاب
 قسم مرض هم شناخته شود که از علامات اعمال که علامات باشند المراض را در معرفت در
 حسیب حجاب و مرض همان است که از عهد الفراط بهم و با سبب تعیری بهم رسیده و
 حول کل تعیرات در اعمال و حرم هیچ از تعیرات حسن و تعیرات فوه محرکه عمل کنند
 صغ المراض نیز مطلق به تعیرات همین و قوی باشند و هرگز از این و قوی نبودند
 کوه و بزکانت و به فصل گوید و به تعیرات مخصوصه: پس در این صورت امر
 به قسم است و چون سبب این المراض نیز که در اجرای صلبه یافته بدن مرض نیز یافت
 آنکه متعلق با علامات مایض گوید مایضات مخصوصه اجرای صلبه یافته است و اگر کس بخواهد
 که هر یک از اینها که عظام و قروح مفضل و جراحات حاده و در نه که استغنی از این بر قسم

جواب گویم که اینها در حقیقت مرض نبوده بلکه سبب امراض خواهند شد و مانند آنها سبب لا ید
سعی از آنست که مریه گاه خود را بدو و لیکن از جهت نبوت معرفت با نهاد و فهم دیگران که سبب
علاوه بر آنها هم مرض را میقتضی که درم بر فتح شد. قسم اول امراضی باشند که سبب آنهاست که از کما
قوای حیاتی در اجزای صلبه و ما بعد بدن. قسم ثانی امراضی باشند که سبب آنهاست که از اجزای
قوای حیاتی در صلبه و ما بعد بدن. قسم ثالث امراضی باشند که سبب آنهاست که در بعضی خصوصاً قوای
در صلبه و ما بعد بدن. قسم رابع امراضی باشند که سبب آنهاست که در بعضی اجزای خارجه در بدن
قسم خامس امراضی باشند که سبب آنهاست که در بعضی مکان و تفرد اتصال در اجزای بدن
به دیگر یکس از تخفیف مضمون می چند سلسله. پس بدانکه قسم اول از امراضی است که
امراضی است که حاصل گردند از کما و ت هم رساندن قوای حیاتی در اجزای صلبه و ما بعد بدن
که بفرمانه این قسم امراض را سستی
مانند و انقسام باید به پنج سلسله سلسله در همین و عشرت هم
دوران دم و بد بدن حرارت و زیادتی حس است که بفرمانه انفلوآنزا
مانند یعنی امراضی درمی. سلسله دوم در سینه
بدن را از آنجا بخاطر بعضی که بدن واسطه حجم خود که نظراً جهت زندگی
مانند یعنی سده و عظم اجزاء سلسله سوم ضایع
شدن زخمات است از ماده امراضی که بعضی که بفرمانه معبر و یا کربنی
مانند یعنی از ماده زخم مانند مرض دولا ب. سلسله چهارم در سر یعنی شدن دوران دم

معلق

و خارج

گردیدن دم از او عینه خود که بفرانسه مجوز از سر التیف یعنی زلف الدم قوت نامند
 سلسله پنجم یافت شدن حدت و زکات و محضو به در غضب که بفرانسه مجوز است
 یعنی اوجاع عصبانیا نمند و در خم تا پاید از دقام نجاگانه در مرضی است که حاصل شود نمند
 از نقصان قوای حیاتی که بفرانسه استیج و هم آتونی نامند
 و انقام یافته است بهفت سلسله اول در بطی و غلبه گردیدن دوران دم و حرارت
 و حس است که اوتوبه مخصوص نامند بفرانسه عموم صاحب که در نقامت اکثر امراض
 یافت شود پس سلسله دوم یا کله موقوف گردیدن دوران دم و حرارت و حس
 در موضع مخصوص که بفرانسه عافون گویند بفرانسه موقوف عصبی سلسله سوم نقصان
 حس گفته است که بفرانسه از در پی نامند بفرانسه عیبر و قوت
 سلسله چهارم قبیل گردیدن قور سنجید عروق دم است که بفرانسه مجوز است
 گویند یعنی زلف الدم منغفر پس سلسله پنجم قبیل شدن یا با کله موقوف شدن
 قوه عصبانیا است چون بهوشند و انلیج و خنق و در ترخا و غیره پس سلسله ششم
 نقصان کیفیت دم چون انبی سینه قلقت دم پس سلسله هفتم کم شدن قور
 قبض و بسط **مجلس** مجاز و نجا و لیت است که بفرانسه و بلاط سلون
 بفرانسه شدن خورد نمند و در خم ثالث از دقام نجاگانه در مرضی
 است که سلب انماست که قور حیاته و منغمم گردن سلسله
 سلسله اولی در لغزات مخصوصه نمند است که بسبب ان بفرانسه نجاگانه در مرضی

یا حیوانات غیره در پستان پشم اند سرطان و تو بر پشم و خازیر و دیاسید
 سلسله وقت شدن و یران معدوم و محبوبه \vdash سلسله دوم در تقابله در اعمال در
 غیر و عصباً ظهور نمایند و بفرانسه نوید ز خوانند لغز بقدرات عصبانه
 سلسله سیم در تقرب بافتن کیفیت ز شیخیه است چون البومین اوری و غلظت
 و غیره قسم رابع ز در تمام بچکانه در مرضی است که سبب آنهاست که در و در
 اجزای ناعمر ز در رض با خارج در بدن \vdash و منقسم شود بر پنج سلسله سلسله
 اول دخول انچه عقده است مانند و با و غیره \vdash سلسله دوم دخول اجزای
 سرب و مخصوصه است مانند سنبلیلی و طحون و ابله و غیره سلسله سیم
 سلسله چهارم در اصل شدن سبب مغذیه وجود پیا و نباتیه است چون سم الفاسف
 مزرع تک حار و کچله و غیره \vdash سلسله پنجم دخول ریم است در دوران
 دم بطریق جدید نمودن چون ریاضت و بو و کسانت یعنی مزاج ریم
 سلسله ششم در اصل شدن اجزای خارج و صله حکیه است در بدن مانند
 کوه و غیره \vdash قسم خامس از تمام پنج گانه در مرضی است که سبب آنهاست
 که تقرب مکانیه و تفرق اتصال و غیر منقسم شود بهشت سلسله \vdash سلسله اول
 در کمر عظام که بفرانسه فی الکوسر گویند سلسله دوم در خروج مفصل
 که بفرانسه لوک بیون نامند \vdash سلسله سیم در حفظه اعضا که رطبیه
 فرنگ اورا گویند و سلسله چهارم در کسجه شدن اجزای است که برقرار

میتواند نامند: بسلسله پنجم در جماعات عاده که در کتب
مشهور پدید است سلسله ششم در جماعات فرمنه که آنها را به فرانس
الکبریه نامند یعنی تفصیلات سلسله هفتم در یافتن مخرج غریب طبیعی
است که در شبهاست کجوفینا اهل فرانس او را ایلستول گفته اند یعنی
ناموسر: بسلسله هشتم در استخراج آلات و دستانه فاعده دمویطیعی
است که به فرانس مولوم به در بلاستان و سیاتر و دیگر نواح است
بسیستم در علاج امراض بطور عمومی که به فرانس فرانسی
نوال گویند بقره و ابن سناطه عمومی مدانکه منظور از این علم موقوف
نمودن ثمرات حالات صحت است و در حفظ ساختن علامات امراض
و نسبت ردویه و تدبیر حفظ صحت پدید است و چون محالیه مخصوصه هر یک
از امراض را در شفا بنه ذکر شده است پس در اینجا بطریق عموم
ملاحظه بشود در سه فصل است: فصل اول در امراض امراض
فصل دوم در محالیه از فرار و طراز که از حکم قبول شده است فصل سوم
در محالیه تدبیر و رجوز مداد و این سه فصل اول در بیان زمانه
بمحالیه بدانکه اتاره عبارت است از تدبیر و علاج در مرض زخم
و علامات ناقصه و موجهه در مرض و این است که به واسطه دلائل
یا به تجربه و باب تئیه کردن مریض است اما علاج بدلیل و این

حامله شود معرفت نام در جنس و حدت و رفتار دستکام مرض موجب دسم مابین مر
 ض و زودیه مؤثره مجتنبه و تدبیر لایفه کم بجز استهلاک استخوانها نباید نسبت کند بود
 مثال آنکه در سکه اشاره و لیسیت مراد سوزاق دم را بود وسطه کلمه غرقا و کم نمودن
 فشار دم زودیاغ و بر اینم زودیه دوم مایلید باغ شود اشاره و لیسیت به کار رفتن
 با شویب و ضماد خوردن در ساحقن و در خون چون جهت از عدم بواس است لهذا اشاره
 است رساندن بواس قابل منتفی بر او در امتلاک معده تنقیه بود وسطه فی مفرغه
 و در دم استعمال در نین زودیه معتدله در تخناتر استعمال معویات که این اشاره
 را است این دلیل نامند و در اشاره بدو باید ادویه به کار داشت که در جهت
 در مرض اثر مختص داشته باشد اما علاج مجرب که بفرستد امیر شمس نامند
 یکا نوع از معالجات مخصوص به یک نمکه عالم به علوم و فنون طبیبینستند و
 مابین از زودیه و مرض را انداختند که زنها را طیب مجرب نامند و در این
 از برادر طیب عالم غیر مرز و در مالابن است و خطیبان توان کرد که در جهت
 به علم و لاف زن در این فن لجه اگر چه بعضی اوقات طیب عالم با جار میگوید
 بر اینکه دور مجرب به کار دارد و یاد بود که سبب مرض نسبت دور بدو بر طب معمول
 بود مانده گفته در نوبه و میگوید سبب در سقفس و سایر درختان کف که
 این طیب مجرب و لاف زن است و چون نام لاف زن را بر دم لهذا
 چنه طبع بطور اختصار در این باب بیان مر نامیم بدانکه با عقدا حضرت حکیم چایلو

ولاف زنی و چوستانی که در حقیقت از جمله اعمال فحیحه و شنیعه در افعال روزگار
دردا سناست فغزلیک و عمل مستحسن دلنه این زمانه را به رستم و روح بازرگانیت
نقد و صلب منفعت که در وجود آن بی نوع انسانی با الطبع و الفطره مایه صحت
و خلاصی از آلام و اسقام و درد و جاع میباشند لکن چون علتی بر بعضی وارد آید
به جهت تنفر طبیعت از آن علت همینکه کسی خود را سزاوار و چایوسر نموده و
گوید که رافع استقامت منم و احدی نتواند رفع این را نماید و مزاج تا به حال چنین
دیخان کرده فلان و فلان را معالجه نموده و فلان تمیله و فلان صلعت گرفته ام
مردم را با میل و طایب خود تا بیکر که در معالجه امراض رجوع و بر نمانند
به خصوص علوم نامر که لذت و غنم و علم شعور اعتقاد ایشان بهم
سایده بد آنها رجوع کنند سهل است که مردم دیگر را معالجه
ایشان ترغیب و تحلیص نمایند و آنها را افلاطون زمان و در سطر دورانی
و لغمان دهر و جالبینوس عصر دانستند و در نزد سایر مردم بد نبودند
فلم دهند که فلان حکم لغمان و مسیح است و مردم را به دم عیور
رند و نمایند و در این بابینها که اکثر چایوس و لاف زینا و خود ستایی
و کذب اطباء دیگر را شعار خود نموده و خود را در هر که مسلک اطیامتا
زند تا مردم تو قدر در خیزم به ایشان نموده مال خود را به مسیح و
مغایبه کنند اگر چه بسیار بیم و خیس بودند اگر چه در فن طبابت لاف

لاف نئی و چالوسی با انواع مختلف است
 که بجهت نه هستند که نه سایر پریش از طبیب دانند و نه خودشان خود را با
 خود این معالجات امراض صعبه و عظیمه نمایند مانند بعضی بزه زانی
 و قابله گان در دادان و در ادبش و سیاهان و غیر هم که معالجه اکابر و
 اعیان و اعظم دارگان نموده و با وجه نامقبول افتادن غیر ایشان
 در عقب بر سایر اطباء حازقه ریخته خوانند و سحره کوشا کنند و سر دیگران
 هستند که با هم طبیب معروف و بلیغ حکم مشهور و نه الحقیقه از علمش محروم
 و لاف زنی این گونه اشخاص نیز بر چند نوع بود و غیر آنکه هر آمل و معالجه
 لجات خود را اعم از این که نه الحقیقه معالجه نموده یا عمل کرده باشند یا آنکه
 محض کذب و مردم فریب و خود ستایا بود در هر محبت و هر عظمی محلی که
 نیتند و بپردت و در ضمیر که مرستند به خصوص در نزد عوام و اشخاص بیخرد
 علم طبیمتت تعرف معالجات و در قبایل خود را با ضعاف مضعف
 نموده و کذبها حقه در علامات ردیه امراض و معالجات بگو و جدید
 و کینه و مردم را بدام نند و بر او درند تا رجوع بپیشانی نمایند و بعضی
 دیگر کانی هستند که چندین نفر را بجهت و زور مرید خود ساخته و در نزد
 بر این که بید محبتی که رشتند تعرف و توصیف از ایشان نمایند و بن
 و در سطح مردم بدین رجوع کنند نوع دیگر اشخاصی بودند که سالیان دراز

سواره و پیاده به بعضی تمام در کوه و بازار و محلات و معا بر کردنش
نمایند و بفتح کسی از ایشان به پرسد که کی بوده و کی برود یا تکلیف
رفتن بعبادت و معا که مریضی نماید شخصی از زناده نامرضا و کم زنی
و شدت در سنج و لعب خود نمکوه نموده و متعذر گردد و به جائی
رود که با هر روز در برام تمام با وجود بکه بکرمق ندانسته بهتره این گفتن
کوپه و بازار ادلیل بر زیادت شغل و مریض خود آورند و امر نه در جیب
و بغل و شال و دستار خود در دویه کاندن پیچیده و محبوب و شهنشاه جوهرات
که زنند تا بدین طور مردم را بفرستند نوع دیگر که نمانندند که چون
در مریض صبر رجوع بدین نمانند ایدایم که نه بر درازنویک یا بقا
و تراکت چند تو از حکام دیگر تا آنکه از کف دست مریض تلفت
نموده کردن اطباء دیگر انداخته و خود را بر بی الذمه کنند و اگر
از تفصیلات امر رقع مرضش شود یا اگر بعضی اوقات احوالش
بهتر گردد که بد از شدت داد و معالجه بخوده نوع دیگر اطباء هستند
که یک تم معالجه را موافق طبیع و مذاق بعضی استخوانی نبوده چنانچه
دیون بعضی استخوانی معالجات او را بر دینی مهربان خود این خودی
رجوع بدین نکته تا بدین نمانند کرده مرجعیت بهم رسانند
اگر در عمل دختران و پسران بجز تو بر در عمل بران بجز رقیق نمانند

و بعضی دیگر اشخاصی هستند که چون مرصعی پیش ایشان رود و بجز نتراب را
 و الجوه تماهند و بدین در شرط شاربانی و غیره از آن رجوع بدانها نموده و
 ما عقاد خود بجز نتراب بجز نتراب عروم را بطور طبیعت بهایشان منداستی
 را بر ایشان عرض نمود و چون دیگر که در آن در زنی هیچ حکم لاف زن اند
 گشت هتند که گویند ما محضاً لله ویدون حق العلاج وحق القدم محالینیم
 و کامر نتر مصلحت بدنه مرض را قبول نمایند و لیس بعضی روده و جویب و معین
 مختلفه از خود ساخته در کبها قاضی غیر منوره و عجیبه و غریبه بر آنها نهاده در در
 عطاران که تم و نخر بر آنها فرستند و البته بجز نتراب خود تا بسند و طبیعت
 کراف و بار اعیان بفرستند و بدین معنی محاش خود را بجز نتراب که در نتراب
 اما با وجودیکه لاف زنی و خود تاساً در همه یا بخصوص در طب است اندوم
 و ممنوع است و بعضی اوقات بر طبیب لازم میگردد که نزد بعضی
 به خصوص مرصعی که بسیار متوهم و مایوس از صحت و جواهر خود بود
 و یا بخواه از زیاد در نتراب باشد در رفع مرض و کسب صحتش لاف زیاد
 زده و خود ستای نموده نسیه و دلدار و امید دار بر بعضی دهد که صحت
 و جان میباید و انشاء الله بزود صحت خود بر ما صفت بیج و بد و نتراب
 به خاطر خود در راه ده و در آن صورت دروغ مصلحت امیزه بر زرات
 فتنه انجرات اما العلاج به نتراب که به فرستند میو و پیر نور

مازنی

بزرگی نامند یعنی در معالجه است که بعضی مواد را خردی در ملک معتقد و بد الوافه
مرض تخفیف نماید مانند آنکه در زلزله که اثره بر احتمال بلنات و مطلق است
است عرف یا پنج اگر خوانند با ناره دلیل و واسطه همچنان و حرارتی که در شان است
باید مرض استنشاد را باید و حال آنکه در وسطه آنکه مزاج نپسته و صحت الکاه عرف
نیاید مستولی شده شفا باید و هم چنین دیده شده برین توبه که هیچ دو امواج
نشده و زلزله را پوسه کشنده مرضی از در قرط و در مقدار متفاوت شفا یافت
و هم حد در تصریح چون توبه غالب اید صرع زلزله را ایلر شود در هر صورت
اناره میخالی بسط است یا مرکب موافق امرضی که بسط یا مرکب بود
و یا حفظ صحیح است یعنی حفظ نماید شخصی واحد را از مرضی عام و یا مخصوص
و یا است که است که بفرزنده یکا طبقت نامند یعنی مرفی صعبی را که نوزاد
نشد رفع نماید لهذا رفع عوارضات صولیه او کنند مانند مرفی سل که
معالج ندارد لهذا طبیعت که تلکین دهد عوارضات موزیه را در بچون
سال و عرق مفرط فضل ددیم در بیان معالجات است
قرره و طرزیکه در حکما قبول شده است به آنکه رسم و طرزیکه در درین
علم زیاد تر از سایر رسوم و طریق مشهور تر یا متداول تر است
ملاوه بر دو نوعی که در از منته رجز و اختراع کرده دیده چهار نوع بود
درین دو نوع مخترع جدیدی که یک مشهور به مؤرمیو یا است

و در این به حال که در برتره فرزند و بمصرف است که تذکارشان را بیاوردیم
 و بی چهار نوع مختصره قدیمه که ممد اول نزلت هر که را می فی حدزانه جانب
 نیک و جانب بد در این بر این از آنها بجا خطه بد و به ملاحظه خوب است
 اول از آنها را بنویسیم ثانیاً را بنویسیم ثالثاً فیروزان بنویسیم رابعاً را
 اکثرت بنویسیم نامند که هر یک که امر اعتقاد و طرز محلیه را از حکم
 منوره مخیره است بنویسیم اما بنویسیم با مصلح این فرزند اعتقاد
 و طرز محلیه اشتها صرا گویند که جمع اسباب در مرض را از اعتقاد جز
 مایه مخصوصه بدن دارند و باین دلیل اکثر محلیات را با استعمال
 مسهلات و مفردم تا بند و بنظر محلیه طی به حد قدیم است که بتواند
 گفت که این فرزند محلیه از مختصات جانوس است و با وجود
 جانوس زیاد پایه رهنظم شده است و لر خطه و عمل لغو بوده و بعد
 اینکه بر هیچ وجه از علم بشر و تزکیه مرده شده نام نداشت و بدون تحقیق
 سلب علاج از غیر ممکن کرد بنویسیم اما با همه اینها لازم است
 تذکر این در طرز بنویسیم این زبان چند چیز خوبه می باشد جانیکه
 مثل محلیه حالات فکت دم ممکن غریب بود ما سلت شیبها دم رادر
 نم داشتند و با وجود این جانوس مرفی زبوره را از چیز جزاء مایه
 بدن مرده است اما در استلار معده که جزاء حاضر باشد و بواسطه

وزدن نیکای معنی رفع نود چگونه مرزبان گفت که این مرض از تخریب طوبیت
معدده یا از جزایر مایه مخصوصه ملک عارض شده و حال آنکه بواسطه تجزیه دوزخ
بین و غیره ابدان تخریب در طوبیت معدده و سایر طویات بدن دیده نشد
و علاوه بر این فکرت نسبت که از خوردن هموضات تند پسر معدده و جدا کردن
قاسه و سوزن در ملک کشته قبل از آنکه اثر سرددم کرده باشد. : : :
سولید بسم یا اصطلاح حکما فرنگ اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که اسباب
جمع در امراض از جزایر حکیمه صلیبه بدن دارند چنانچه گویند تخریب است دم
از اختلاف حرکت قلب و امتلاز معدده از قلب حرکت دود در معدده
و تراج صفراوی از شدت فشار کبد بود و لازم است گفتن این
دلایل مسطوره بجهت در مرتبه سست و بدیامر باشد و شکر که زیادتر از
باید و مطلب شده و کتی چند در این باب تحقیق نموده است : : :
حکیم برون آنکله بوده و شاهد بر اعتقاد خود نیز این قول را آورده و
معتقد که جمع امراضی با از ضعف شدید و بارز قوت شدید بمرسد
و جمع معالجات نیز منوط باد و به ضعف یا مقویه اند : : :
از تخریب طوبیت معنی یا اصطلاح اطباء اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که جمع
در امراض از تخریب اعمال مخصوصه بدن دارند و این طرز طبابتی را بسیار
از مشهورترین معالجات فرانسوی موسوم به پردوس : : :
اخراج نمود و در

موافق معلم نزد مرض نسبت که تغییر اعمال مخصوصه بدن و مریض نسبت که کسی که
 اعمال بدن او بر وفق طبیعت نبیند. و البته ملاحظه این ترتیب طرز بدی نسبت
 دلسر برده اعتقاد زیاد بهیچان و سور این داشت و جمیع لغزرات عمل را ملاحظه
 بد از سینه است و از این جهت بابت کل معالجات را با دویه و تند آید بر منتهای جانی می نمود
 و نسبت است که بی فاعله معمول در کشن معالجه ضد درمی با الهامات ناسیجی که در هر
 مکانی که در موضع و هر مقام و موقع خلاف و بیجان است و اختلاف
 میان بردن در دوسه اینست که بردن امراض را با دوز ضعف و یا از قوت
 مزاج و بر دوسه محض از التراب و بیجانی مرد است پس فرقا با این اعتقاد
 است این دو لغز این شده که بر نصف امراض را از ضعف و نصف دیگر
 از قوت مزاج و بر دوسه جمیع امراض از قوت مزاج مبدان است
 و سایر در هر حال بر با احترازم زیادیه بر دوسه لازم است بدلیل آنکه بواسطه ندر
 سج و حکمت زیاد موضع و مکان و اسباب اکثر امراض را مشخص و معین
 نموده است. اما اینک البته تبیین با اصطلاح حکما هر آن طرز و قرار
 و اعتقاد در معالجه را گویند که در جذب موضع اعتقادات اطباء و بر تفت
 کرده اند و این در طب ملاحظه ترتیب است که در جمیع طرز کار و اعتقادات
 و از هموسایم و از سولید سیم و زرفین پولوش سیم سهل است از هموسایم
 پاتا و معالجه کافور و تجویبات مخصوصه و دلایل عقیده و نقلیه آنچه اقرب

بصدق دیده انتخاب و تمکین کردیده به است عقل کبوح طرز و طریق معالجه
تطبیح نموده است هم در ای طرز معالجه فریورده و هم موافق آنها است بدین
نوع که لایحه جمیع اتفاقات و حوادث را در کرده از ان قرار بعضی امراض
بمضعفات و بعضی دیگر را بمقویات و بعضی دیگر را بمهلالات و بعضی را بادیه
جات مخصوصه چون حساب و گفته گفته و بدو و غیره دیگر را به تدابیر لایحه
معالجه نمایند و مادر در رس خالصه و عامه علم امراض و آنچه را که اقرب
بعقل و صلیقه و این قول و بیان کرده ما بقی را ترک نخواهیم نمود فصل سیم
در معالجه تبیری و در جزیره ادویه

بدانکه صند و دفع جمیع امراض معالجه تبیری و در جزیره ادویه و معالجه جراحی
بمانندتیس در این فصل این سه مطلب به ملاحظه فرمائید
تفصیر اول

در بیان معالجه تبیری است و این
بنت مگر علم حفظ صحت نسبت به مرض به و این سخن عموماً بفضل حفظ صحت
کتاب جداگانه ذکر مرتبه لهذا در اینجا بیان نمی نایم که هر چند علم عموماً در
خصوص برهتر و حقیقتاً توان گفت برهتر و اما که اصل و بنیان تبیح
معالجتهاست بدلیل اینهمه در صورت برهتر نمودن مرین اکثر روایات
استوار و دریه فیه بر طبیب لازم نیست زیرا که قوه طبیعت در دفع مرض اکثر

و اقوی از قوه رودیه است و در استخراج رودیه مدد و کمک بر قوه طبیعیه نماید و در معالجه
 مکررینکه در دفع مرض و اخراج آن از بدن مدد و کمک بر قوه طبیعیه نماید و در معالجه
 چیزی از برهیز و اساک در غده اینست که آلات تغذیه را با شراحت بگذارد
 و هم چنین استراحت و خوردن مبدن اغلب تأثیرات خارج از بدن را از بعضی تغییرات
 و اگر چه تأثیرات برهیز و تدابیر حفظ صحت اقل از تأثیرات رودیه مدد و به نظر
 می آید ولی حکم از تدبیر صحت تدابیر حفظ صحت در او بیشتر و انتفاش کم است
 و با عقلا ایفراط بهین طبیعیه کسی است که به کمترین رودیه معالجه امر ضرر نماید
 و در صورتیکه مرض از ابتدا سرخس زرد حکم صاف رود البته و تکلیف از
 مرض رودیه در استعمال رودیه مخصوصه معالجه بزرگ کرد و خطرات آنکه
 عوام الناس مگویند باید بقوه و استعمال رودیه کثیره رقع مرض شود
 و طبیعیه را حازق ندانند مگر آنکه عوض بکفالت غذا یک زرد و از اثر
 رصق تریش بریند
 کفار دوم

در بیان اجزای مدادیه است

در اینج جا با بر جمع اجزای آنکه در امر استعمال متعلقه ملاحظه نمودیم
 و در وسط قوه مخصوصه خود تغییراتی در وقت امرادین و به رودیه مدد و در
 زرقه تنگید و حیوانی شوند و یا نباتی و یا معدنی و
 ازین ما نیز یا مفرد یا مرکب چنانچه در قرایادین به تفصیل مذکور است

معبودم کردید که عمل طاعت هم عبادت معبود است نه صاحب از جمیع آنها صحبت او در وقت
 که طیبیت به خواهد موافق جمیع قواعد عمل نماید مانند آنکه زهر که بر کوزه عمل
 در باره هر مرضی که بر سر بخورد خداوند عالمیان جوایب دهد و در صورت
 طیبیت باید علم کامل و بی اندازنه و حد اقل نام و نیت خالص و طیبیت پاک
 داشته زین القاب در رحم دل و بسیر و جود در معالجه باشد و سهولت در عمل
 طیبیت که سبب مراد تخفیف معالج اند تخفیف بعضی با اسکات او جامع آنچه بود
 انصاف و همسبب علم جزئی و بی تجویز پزیرد اما که به استخاض مر بعضی منافع
 کثر رساند : کفایت در بیان معالجه است لجه جراحی است و بدخ نوط
 بعمل یابد و عمل بد نیز در حقیقت بد نوعی است و طیبیت و یاس عمل بد
 مانند بریدن و روان ساختن دم و زیم و غیره و عمل بد یاس مانند
 رد کردن ذوات و احوال است : و عمد به طیبیت نیز به چهار نوع بود
 متصل ساختن اجزای منفصله که بفراسنده ای است که
 متصل نمودن اجزای منفصله که به فراسنده است که نامند دیگر قطع
 عضو یا اجزای اجزای خارج است از بدن که بفراسنده است که
 خوانند قسم اجزای ساختن عضو مفقوده است مانند دست کردن
 پیر و غیره که از اول تولد نبوده یا بعد مفقود شده است و این قسم اجزای
 پسرانند پسرانند

مصلح

Ca. 1870 A.D.

DR. CASEY WOOD
HOTEL DE RUSSIE
ROME, ITALY

June 1.37

Persian Manuscript in half-leather.

Collection of three ophthalmological works by Dr. Johann Schlimmer (Dutchman, designed ^{by} "the Fleming), Physician in

Ordinary to Nasr el-Din Shah of Persia about 1870.

(with numerous headings in French script)
The first is a pathology, the second, a pharmacology, the

third an exposé of the etiology of eye diseases. Probably all the three from notes taken during Schlimmer's lectures at the then newly founded Teheran University or Medical School Schlimmer is the author of a rare and valuable Terminologie médico-pharmaceutique et anthropologique française-persane, in-folio lithographed edition (Teheran 1874).

(All hand-colored illustrations)

The pictures are probably taken from a printed and hand-

Notes by Dr. Max Meyerhof of Cairo who secured this unique MS. for the Wood collection of Ophthalmic Literature, Medical Library, McGill University.

Notes by Dr. Max Meyerhof of Cairo who secured this unique MS. for the Wood collection of Ophthalmic Literature, Medical Library, McGill University.

DR. CASEY WOOD
HOTEL DE RUSSIE
ROME, ITALY

McGILL
UNIVERSITY

61281

617.7

5344

MEDICAL LIBRARY
McGILL UNIVERSITY

C.L. MS. Acc. no. 389/9

ACC. NO.

61381

REC'D

1947

CASEY A. WOOD
Ophthalmic Collection
McGill Medical Library

